

سندیکای تک پا، ضرورت گریز ناپذیر سرمایه یا گریز پذیر در مبارزه علیه سرمایه؟

پیش سخن:

جزیی از طبقه‌ی سرمایه دار در درون اپوزیسیون رنگین کمان خارج از حاکمیت، بر این باورند که با به رسمیت شناختن حق تشکل صنفی - به عنوان تنها خواست کارگری - روابط استثمار کار مزدی در درون طبقه‌ی کارگر نهادینه می‌شود. مقاله‌ی آقای حسین اکبری، به عنوان یکی از هواداران این نگرش سرمایه داری، در خدمت چنین نظریه‌ای است. آقای اکبری، هیچ انتقادی به نفس رابطه‌ی غیر انسانی سرمایه ندارند.

نگاهی گذرا به تاریخ اتحادیه‌های کارگری انگلستان نشان می‌دهد، که این نهادینه شدن، جدا از عدم توانایی برای سازمان دهی کل طبقه‌ی کارگر، در همان تشکل صنفی، حداقل خواست‌های عموم کارگران این کشور را هم تامین نخواهد کرد.

آقای حسین اکبری در مقاله‌ی «سندیکا (معادل فرانسوی واژه‌ی اتحادیه) ضرورت گریز ناپذیر»، مندرج در نشریه‌ی «نامه»، چاپ تهران*، با بررسی ظهور سندیکاها (تشکلات اصناف)، اظهار می‌کنند، که دو عامل تاریخی مهم: ابتدا انقلاب صنعتی و دوم انقلاب سیاسی در این پیدایی سندیکاها عوامل مهم بودند. ایشان سپس می‌نویسند: اما از آغاز ظهور تا زمان تثبیت و استحکام فعالیت اتحادیه‌ای، دورانی پر فراز و نشیب و طولانی طی می‌شود. (من در پائین نشان خواهم داد، که این دوران پر فراز و نشیب و طولانی، چه دوران وحشت ناکی بود است. مراد عظیمی)

ایشان در ادامه به دوره‌های مختلف تاریخی، در رابطه با مقررات، محدودیت‌های کارگری و مصوبات دولتی و... از سال ۱۳۴۹ تا ۱۸۷۱ اشاره می‌کنند. تا این که در این سال، دولت مجبور به پذیرش فعالیت «آزاد و مستقل اتحادیه‌ها» (برجستگی و دوکمانه از من است. م. ع.) گردید. و با به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، و رسمیت یافتن فعالیت اتحادیه‌ای، عقد قراردادهای دسته جمعی نیز موضوعیت یافت. (برای آقای اکبری مهم نیست، که در سال ۱۸۷۱ تنها بخشی از طبقه‌ی کارگر در انگلستان حق رای داشتند و تازه در سال ۱۹۱۸ به کارگران مرد حق رای داده شد. م. ع.)... ایشان سپس اضافه می‌کنند، که این روندها در کشورهای مختلف به صورت‌های گوناگون رخ داده است. ایشان با درس آموزی از نمونه‌ی کشور انگلستان، دولت مردان ایران را مورد خطاب قرار می‌دهند و خواهان انجام اصلاحات کارگری مشابه در ایران می‌شوند. آقای اکبری اظهار می‌کنند:

«امروز موضوع رشد و توسعه‌ی جامعه‌ی بشری نیازمند مشارکت آزادانه، آگاهانه و سازمان یافته‌ی همه مردمی (کدام مردم؟ داخل پراکنده از من است) است، که در جوامع گوناگون زندگی می‌کنند.» پیش از پرداختن به مقاله‌ی آقای اکبری، بدواً به دو نکته اشاره می‌کنم. اول این که: هر واژه‌ی لوئ نَشده‌ای، معنا و مفهوم معینی را افاده می‌کند. در پی به اصطلاح آزادی تشکل صنفی در سال ۱۸۶۸، اولین کنگره با شرکت نجاران، بناها، چاپچی‌ها و صحافان (به عنوان کارگران ماهر و بخش نخبه‌ی کارگری)، نه تحت نام کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری، بلکه با اسم کنگره‌ی اتحادیه‌های اصناف یا TUC (هنوز هم همین اسم محافظه کارانه وجود دارد) فرا خوانده شد. این‌ها بخش محافظه کار کارگران و اخلاف سنت اصناف یا Guilds دوران قرون تاریک وسطی بودند. همانند اخلاف شان - که از موجودیت اصناف یا Guilds با حرص و ولع ننگهبانی می‌کردند - و افق دیدشان از چهارچوب صنف شان فراتر نمی‌رفت، این‌ها هیچ توجه، تعلق و احساس هم بستگی‌یی با اکثریت غالب کارگران دستی در صنایع دیگر نداشتند. این‌ها، به خاطر مهارت شان، بر خلاف کارگران یدی، به راحتی قابل تعویض نبودند. و به این دلیل، دست مزدهای آن‌ها به نسبت کارگران دستی، بالاتر و تامین شغلی بهتری داشتند. (۱) این کارگران هم به دلیل دید تنگ و هم به واسطه‌ی موقعیت بهتر خود، توجهی به وضعیت کار و زیست وحشت ناک اکثریت غالب کارگران - یا زبانم لال به طبقه‌ی کارگر - نداشتند.

دوم: درست است که انگلستان مهد اتحادیه‌های کارگری شد، ولی نباید یادمان برود که سرمایه داری انگلستان همیشه پرچم دار ارتجاع علیه انقلاب و دموکراسی در اروپا و جهان بوده است. (دشمنی کینه توزانه علیه انقلاب کبیر فرانسه و حمایت از فدراسیون برده داران جنوب در جنگ داخلی آمریکا و... نمونه‌هایی از این مدعاست.) من در جایی نوشته‌ام، که انگلستان دو خصلت متضاد - یکی ستم گرانه و غیر انسانی به سوی خارج از انگلستان به خصوص با مکیدن خون مردم مستعمرات، و یکی نیز مهربان و رقیق القلب و رئوف معطوف به درون کشور، یعنی به طبقه‌ی کارگر انگلستان - نداشته است. خیر! سرمایه داری انگلستان همان شیوه‌های سرکوب گرانه، تفرقه افکنانه، سیاست بدنام کردن مبارزان، خریدن نوکران و... در سیاست خارجی را نعل به نعل علیه طبقه‌ی کارگر انگلستان نیز به کار می‌برده است. (رهبران مبارز کارگری را در قرن نوزدهم بعد از اعدام، قیراندود

می‌کردند و سپس درون محفظه‌ای مشبک قرار داده و برای ترساندن طبقه‌ی کارگر در ملاء عام نصب می‌کردند. (۲) از این رو، **صادرات اتحادیه‌های صنفی تک پا** یا یک بُعدی - به معنای خواست اقتصادی بلی، دخالت در سیاست نه - از سوی انگلستان به طبقات کارگر جهان باید بودار باشد. ادوارد برنشتاین (وصی نوشته‌های انگلس) در لندن و در دروس مدرسه‌ی فابین‌ها بود، که رویزیونیست شد و به اصطلاح «تئوری انقلابی مارکس» را نقد کرد.

آقای حسین اکبری در نگاه گذرایش به تاریخ طبقه‌ی کارگر (البته ایشان در هیچ کجای مقاله‌اش از واژه‌ی طبقه‌ی کارگر استفاده نمی‌کنند. و این یکی از واحدهای درسی سنت سندیکالیستی یا اتحادیه‌گرایی است!) انگلستان از قرن چهاردهم تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، از تاریخ این طبقه دو تصویر نادرست به خواننده‌ی خود ارائه می‌دهند:

۱- نویسنده با اشاره‌ای نادرست به مقررات کار از سال ۱۳۴۹، این توهم را به خواننده القا می‌کند، که گویا این مقررات بین کارگر و سرمایه دار، در روابط تولید سرمایه داری آن زمان، تدوین شده است. ادعایی که با واقعیت تاریخی تباین دارد. مارکس نشان می‌دهد، که راز پیدایی روابط سرمایه داری در انگلستان به دو عامل پایه‌ای - یعنی وجود انباشت اولیه‌ی سرمایه و سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم یا دهقانان - بستگی داشت. سخن گفتن از مقررات کار در سال ۱۳۴۹، در حقیقت مقررات کار ناظر بر ساختار صنف، یعنی بین استاد کار و کارگر ماهر در روابط عمدتاً پیشاسرمایه داری بوده است. ظهور کارگر به مثابه یک قطب رابطه‌ی سرمایه داری، به عنوان فردی که تملکی جز فروش نیروی کار برای زنده ماندن ندارد، نه صرفاً محصول تجزیه‌ی اصناف و تبدیل «استاد کار و کارگر ماهر» به کارگر، بلکه سلب مالکیت از دهقانان بود. بنا به تحقیقات مارکس، در انگلستان حیات سرواژ یا روابط ارباب رعیتی - نوع اروپا - عملاً در اواخر قرن چهاردهم به پایان رسید. وی سپس ادامه می‌دهد، که از این زمان اکثریت غالب مردم تا زمان قابل ملاحظه‌ای از قرن پانزدهم (۳) دهقانان آزاد با مالکیت زمین بودند. مارکس می‌گوید: سرآغاز انقلابی (تصاحب زمین از یک طرف و بهبود کشاورزی و تولید پشم فلمنینگ) که پایه‌های تولید کشاورزی صنعتی یا کشاورزی سرمایه داری را بنا نهاد، از دهه‌ی هشتم قرن پانزدهم تا دهه‌ی اول قرن شانزدهم طول کشید. در این فاصله، توده‌ی وسیعی از پرولتاریا، با اخراج جبری دهقانان از زمین و از طرف دیگر غصب زمین‌های عمومی یا اشتراکی، به وجود آمدند. مارکس از ثورتن (Thornton) مورخ نقل می‌کند، که طبقه‌ی کارگر انگلستان در فاصله‌ای کوتاه بین مقطعی از قرن پانزدهم و شانزدهم بدون گذار از دوران عصر طلایی به دوره‌ی آهن سقوط کرد. مارکس در همان فصل بیست و هشت «سرمایه»، جلد اول، تحت عنوان قوانین شرم آور علیه دهقانان سلب مالکیت شده - از اواخر قرن پانزدهم - و قوانین مجلس برای پائین آوردن اجباری دستمزدها می‌نویسد: این پرولتاریای به وجود آمده از شکستن بندهای فئودالی و تصاحب جبری زمین، آن چنان تعدادشان زیاد بود که مونو فاکتورهای تازه تاسیس شده توانایی جذب این انبوه کارگران را نداشتند. از طرف دیگر، این انسان‌های بینوا نمی‌توانستند به ناگهان از روال زندگی سنتی دهقانی شان بریده و به درون نظم استثمار کارگاه‌های سرمایه داری کشیده شوند. از این رو، بریده از گذشته، گرسنه و بی‌توشه، به سوی سائلی، ولگردی، آوارگی و دله دزدی کشیده شدند. در قانون ۱۵۳۰ هنری هشتم، قربانیان پیر سرمایه پروانه‌ی گدایی گرفتند! (آفرین بر انسان دوستی سرمایه داری در دادن حق سائلی و نه حق نگاه داری

از کارگران پیر! م.ع). اما، جوان‌ترها را شلاق زده و زندانی کردند. این‌ها را پشت گاری بسته و آن قدر می‌زدند، تا خون از بدن شان روی زمین جاری می‌شد. آن گاه، این بینوایان را مجبور می‌کردند، تعهد بدهند که به زادگاه یا به محل سکونت قبلی رفته و در آن جا کار کنند. چه سرنوشت هول ناک!

قانون بعدی هنری هشتم می‌گفت: اگر فرد آواره برای بار دوم دستگیر شد، علاوه بر شلاق زدن باید نصف گوشش را هم ببرند. و اگر بار سوم گیر می‌افتاد، به عنوان مجرم اصلاح ناپذیر و «دشمن سعادت جامعه» اعدام می‌شد! ادوارد ششم، در اولین سال سلطنت‌اش در سال ۱۵۴۷، فرمان داد هر کسی که کار نکند، محکوم به بردگی است. همین ادوارد ششم، هفتاد هزار نفر از این نگون بخت‌ها را دار زد و... این گونه بود، که کارگران «آزاد» زیر نظم کارگاه‌های سرمایه در آمدند. و حالا در مورد دستمزدها: مارکس می‌گوید:

«بورژوازی انگلستان در بدو عروجش از قدرت سیاسی دولت برای «تنظیم» (دو کمانه از خود مارکس است) دستمزدها، یعنی تحمیل آن در محدوده‌ی معینی برای بیرون کشیدن ارزش اضافی مناسب، طول روز کار را درازتر کرد و سطح دست مزد را در وضعیت وابستگی عادی به سرمایه نگه داشت. این یک عنصر اساسی در به اصطلاح انباشت اولیه بود؛ چرا که هنوز در این مرحله‌ی جنینی سرمایه داری، این نه عامل رقابت بین کارگران، بلکه دخالت مستقیم دولت و یا عامل زور بود که دست مزد کارگر را پائین نگه می‌داشت.»

مارکس در ادامه می‌گوید:

«آن گروه از کارگران مزدی که در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم و قرن بعد به وجود آمدند، جزء ناچیزی از جمعیت انگلستان را تشکیل می‌دادند. این‌ها، از یک طرف تحت حمایت دهقانان زمین دار مستقل در خارج از شهر و از طرف دیگر پشتیبانی سازمان اصناف (Guild) تشکل باقی مانده از دوران تاریک قرون وسطی در شهرها بودند. در این دوره، تبعیت کارگران به سرمایه حالت صوری داشت، یعنی شیوه‌ی تولید هنوز خصلت ویژه‌ی سرمایه داری به خود نگرفته بود. تصویب قوانین کار، از همان اول - قانون کار ادوارد سوم در سال ۱۳۴۹ (این همان قانونی است، که آقای اکبری با تأیید از آن یاد می‌کند. م.ع) - هدفش استثمار کارگران بود.»

مارکس در این جا می‌گوید: تا آن جایی که هدف قوانین دولت برای تحمیل افزایش ساعات کار بود... مطابق قانون، پرداخت دست مزد بالاتر از حد تعیین شده از طرف مجلس ممنوع شد و متخلف جریمه می‌شد. اما گرفتن دست مزد بالاتر سزایش بیش تر بود، تا سرمایه داری که آن دست مزد را می‌داد. قانون ۱۳۶۰، حد تنبیه را شدیدتر کرد و به استادکارها اختیار داد، که با تنبیه بدنی، کار از کارگر با دستمزد تعیین شده‌ی قانونی بیرون بکشند. تمام تشکلات، قراردادهای، تعهدات سنگ تراش‌ها و نجاران باطل شدند. هر گونه بهم آمدن و تشکل یابی کارگران، به عنوان یک جرم سنگین از قرن چهاردهم تا سال ۱۸۲۵ (۴) - وقتی که قوانین تحریم صنفی فسخ شدند - محسوب شد. مارکس می‌گوید:

«روح قانون ۱۳۴۹ و شاخ و برگ‌های آن این حقیقت را بر ملا می‌کنند، که دولت **حداکثر دست مزد** (تاکید و برجستگی از من است) و نه حداقل دست مزد را دیکته و تحمیل کرد.» (۵) نویسنده‌ی مقاله، ابتدا به انقلاب صنعتی و سپس انقلاب سیاسی، که

گویا اولی در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم و دومی از سال‌های پایانی قرن هیجدهم اتفاق افتادند، اشاره می‌کنند. من منظور نویسنده از این تقسیم بندی را متوجه نیستم. شاید، نویسنده، انقلاب صنعتی را با انقلاب سیاسی به سهو گرفته‌اند. من در پائین به انقلاب سیاسی خواهم پرداخت. اما در مورد انقلاب صنعتی. انقلاب صنعتی، یک دوره‌ی زمانی از سال‌های ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ را فرا می‌گیرد. در این فاصله، اختراع ماشین بخار و اختراعات دیگر در صنعت نساجی، که صنعت عمده‌ی آن دوره را تشکیل می‌داد، این صنعت را متحول کرد. مارکس در پیدایش سرمایه داری صنعتی (۶) می‌گوید:



«تولد صنعت مدرن سرآغاز کشتار انسان‌های بیگانه بود. فرانشان سرمایه، مانند شیوه‌های سربازگیری اجباری برای نیروی دریایی، کارگران را برای کارگاه‌ها شکار می‌کردند.»

مارکس از جناب اف ام ایدن نقل می‌کند، که چگونه نام برده بصیرت شیوه‌ی وحشت ناک دوران سلب مالکیت از دهقانان را در رعایت تناسب بین زمین‌های زراعی و چراگاه‌ها تحسین می‌کند، ولی در رابطه با ضرورت دزدیدن بچه‌ها و برده - بچه‌ها برای دگرگون کردن استثمار مونوپاکتورها به استثمار کارخانه‌ای و به وجود آوردن «رابطه‌ی حقیقی» (دو کمانه‌ها از خود مارکس است) بین سرمایه و نیروی کار، همان هوش مندی را از خود نشان نمی‌دهد. جناب می‌فرمایند: شاید مردم بفهمند، که توفیق صنعت نیاز دارد که برای پیدا کردن بچه‌های بی بضاعت به خانه‌ها و کارگاه‌های روستایی حمله کرد، تا این بچه‌ها به نوبت، شب‌ها ساعات طولانی کار کنند و از خوابی محروم شوند، که گرچه برای همه لازم، ولی برای بچه‌ها حیاتی است. و این که این بچه‌ها و نوجوانان دختر و پسر، با سنین و خلق و خوی متفاوت، در شرایطی کنار هم دیگر بخوابند که منجر به زیاده روی و رفتار منافی عفت گردد. آیا، بالاخره، در آخر، این کارها به خوشی و سعادت افراد یا ملت اضافه نخواهد کرد؟

مارکس از فیلدن (Fielden) (همان جا) نقل می‌کند:

«صنایع نساجی با ماشین‌های اختراعی جدید، به ویژه، به هزاران انگشت کوچک و ظریف، با سنین هفت تا چهارده نیاز داشت. در این صنایع، رسم بر این بود که استادکار در جوار کارخانه (که معمولاً دور از شهر و به گونه‌ای بازداشتگاه بودند) مسکن، لباس و غذای این بچه‌ها را تأمین کند. تنها هدف سرکارگر این بود، که از این اطفال و نوجوانان دختر و پسر بیش‌ترین کار را - برای این که دست مزدشان بر حسب قطعه کاری بود - بکشد. در بیش‌تر مناطق صنعت نساجی، به ویژه، متأسفانه در استان مقصر من لَنکَشایِر (Lancashire) نهایت بی رحمی و قساوت قلبی علیه این بچه‌های بی کس و بی آزار روا می‌شد. استادکارها، برای بیرون کشیدن بیش‌ترین کار، این بچه‌ها و نوجوانان را تا سرحد مرگ مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند... آن‌ها را چوب زده، پاهای شان

را بسته و با بی رحمی ماهرانه‌ای آن‌ها را شکنجه می‌دادند... و در موارد زیادی، که از گرسنگی پوست و استخوان شده بودند، آن‌ها را با چوب و کتک به سر کار می‌بردند... حتا در مواردی... این اطفال و نوجوانان معصوم و ادا را به خودکشی می‌شدند. طبیعی بود، که تحت چنین شرایطی سود سرمایه داران بی اندازه زیاد باشد. ولی این بی رحمی تازه اشتباهی آن‌ها را بیش‌تر تحریک می‌کرد. از این رو شروع به استفاده از طریقی به نام «شب کاری» کردند، یعنی یک گروه روز و گروه دوم شب کار کنند. وقتی این بچه‌ها و نوجوانان پسر و دختر از شب کاری برمی‌گشتند، گروه دوم از خواب بیدار می‌شدند، و **رختخواب هرگز سرد نمی‌شد.**» (تاکید و برجستگی از من است)

گزیده‌های بالا، جزء بسیار ناچیزی از ادعانامه‌ی مارکس علیه چگونگی تولد سرمایه داری کشاورزی و سرمایه داری صنعتی از یک طرف و علیه کلیت شیوه‌ی تولید سرمایه داری از طرف دیگر است. «سرمایه‌ی مارکس به موازات نقد سرمایه داری به عنوان یک شیوه‌ی تولید اجتماعی مبتنی بر تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط تولید کنندگان مستقیم، مضرات و بلیه‌های آن را علیه طبقه‌ی کارگر، در تمام شرایط کار و زندگی و جسمی و روحی تشریح می‌کند. چکیده‌ی ادعانامه‌ی مارکس از جانب طبقه‌ی کارگر جهانی چنین می‌گوید: اگر ماری اوگیِر (Marie Augier) گفت: وقتی پول زاده شد، روی گونه‌اش لکه خونی پدیدار بود، مارکس اضافه می‌کند: زمانی که سرمایه متولد شد از سر تا پا و از هر منفذش کثافت و خون می‌ریخت. (۷)

طبقه‌ی کارگر انگلستان، تشکلات و دورنماها

نویسنده در این مقاله می‌خواهند این شائبه را به خواننده القا کنند، که در طول پنج قرن، از قرن چهاردهم تا نوزدهم، طبقه‌ی کارگر انگلستان مآلاً تنها در کنکاش و جستجوی تشکل اتحادیه‌ای تک پا بود. به سخن دیگر، آن‌ها نه افق سیاسی داشتند و نه کاری به سیاست. (به قول یکی از هم‌فکران و پیش‌کسوتان آقای اکبری، کارگران انگلستان خود را به سیاست آلوده نکردند.) این سیاست نیز یکی دیگر از واحدهای درسی سنت اتحادیه‌گرایی است. این نسخه‌ای از روایت طبقه‌ی سرمایه دار انگلستان و اتحادیه‌های کارگری در نگرش به تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان است. در اقتصاد سیاسی سرمایه داری شما با مقولات رشد، تورم، کساد، بحران و یا با ارقام خشک، بی روح و انتزاعی - مثلاً بالا و پائین رفتن نرخ سهام شرکت‌ها - روبرو می‌شوید. ظاهراً، این مقولات و آمار و ارقام‌ها ارتباطی به شرایط زیست و کار طبقه‌ی کارگر ندارند. از این رو، هنر سرمایه داری، متفکران و اقتصاددانان اجیرش این بوده و هست، که تا جایی که ممکن است یا سخنی از عواقب غیر انسانی کارکرد سرمایه داری بر شرایط زیست و کار طبقه‌ی کارگر نگویند

و یا اگر مجبور شدند، به ابزار تحریف و تخفیف متوسل شوند. به همین سیاق، در بررسی مسایل و تاریخ طبقه‌ی کارگر یا روایت واژگونه و تحریف آمیزی از آن ارائه داده و یا با ترفند سانسور از طرح بخش‌های حساس تاریخ طبقه‌ی کارگر، که بیان‌ش به منفعت و صلاح سرمایه نیست، چشم‌پوشند. تاریخ اتحادیه‌های کارگری انگلستان، این گونه به نگارش در آمده است. به سخن دیگر، تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان علی‌العموم به اندازه‌ی تاریخ اتحادیه‌های کارگری تک پا قیچی شده است.

تاریخ اتحادیه‌های انگلستان، دو رویه داشته است. یکی: مظهر کانالیزه کردن و سوق دادن خواست‌های کارگران در چهارچوب تنگ، متزلزل و ناپایدار دست مزد و ساعات کار؛ و دیگری: قریب به کل تاریخ سازش‌ها، خریدار شدن‌ها و فروخته شدن‌ها (وکیل و وزیر شدن، لقب سر و لرد گرفتن و... رهبران اتحادیه‌ها) و خیانت‌ها به مبارزات توده‌های کارگر، به ویژه در غلیان‌های فراگیر کارگری (از جنبش چارنیست‌ها، اوج‌گیری جنبش فراگیر کارگری در دهه‌ی ۱۸۹۰ تا شرایط انقلاب سوسیالیستی مقطع پایان جنگ جهانی اول، سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۱، اعتصاب بزرگ ۱۹۲۶، بحران عمیق ۱۹۷۹ و اعتصاب بزرگ معدن چیان در سال ۱۹۸۴ و...) بوده است. (انگس با تلخی و درد در جایی اظهار می‌کند، که فلان رهبر اتحادیه از این که به مهمانی شهردار می‌رفت چقدر افتخار می‌کرد. او نمی‌دید، که نماینده‌ی طبقه‌ای است که هدفش ساختن دنیایی دیگر است.) آقای اکبری، با اعتقاد به سنت اتحادیه‌گرایی تک پا یا اقتصادگرا اظهار می‌کنند، که کارگران انگلستان از قرن چهاردهم تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به صورت مختلف برای کسب شکل صنفی مبارزه کرده‌اند.

این درست است، که کارگران انگلستان تا انقلاب ۱۶۴۸، نگاه شان فراتر از افق صنفی نمی‌رفت. اما:

۱- در انقلاب ۱۶۴۸ انگلستان، «جنبش گودال کنان» (Diggers) و «مساوات طلبان لولرها» (Levellers) جناح چپ جمهوری خواهان را تشکیل می‌دادند و خواهان سوق دادن انقلاب به سمت برپا کردن برابری اجتماعی و اقتصادی بودند. آن‌ها برانداختن سلطنت، استقرار جمهوری، برچیدن مجلس لردها و کلیسا را کافی نمی‌دیدند. در اوج انقلاب، «گودال کنان» خواهان لغو کار مزدی بودند. بدیل یا آلترناتیو اجتماعی گودال کنان این بود، که کارگران تملک وسائل تولید اجتماعی - زمین - را به دست گیرند. جرارد وینستلی (Gerard Winstanley)، رهبر گودال کنان شعار می‌داد: «با هم کار کنیم و با هم بخوریم.» انقلاب ۱۶۴۸، هرگز یک انقلاب سیاسی با شرکت یک بخش از طبقه‌ی دارا علیه بخش دیگری از طبقه‌ی دارا، یا به سخن دیگر علیه استبداد فئودالیسم، نبود. به لحاظ تاریخی، جنبش کارگری در هیات گودال کنان و مساوات طلبان، پرچم داران اولین نطفه‌ی جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر جهان را نمایندگی کردند. آن‌ها حتا بیانیه یا مانیفستی به نام «فریاد دردمند هزاران پیشه‌ور فقیر» را انتشار دادند. در سال ۱۶۶۱، قیام مساوات طلبان به رهبری ونر (Venner) سرکوب شد و او و هم‌زمانش دستگیر و اعدام شدند. (۸)

۲- سوسیالیسم تخیلی و انقلاب اجتماعی. در دهه‌ی ۱۸۳۰، جنبش گسترده‌ی اعتراضات کارگری و سازمان‌یابی کارگران در صنایع گوناگون، به ویژه صنایع نساجی، رخ دادند. جنبش برای اصلاحات و تصویب لایحه‌ی اصلاحات یا رفرم در سال ۱۸۳۲ نشان داد، که

برنده نه کارگران، بلکه بورژوازی بود. جان دورتی (John Dorhrey) یکی از رهبران کارگران نساجی معتقد بود، که لایحه‌ی اصلاح یا رفرم برای کارگران ثمری به بار نیاورده است و کارگران باید دولت را به زور مجبور کنند حق کارگران را بدهد. سرخوردگی کارگران از «سیاست» (یعنی از پارلماناریسم. م.ع.) در درون اتحادیه‌ها، پژواک انقلابی به وجود آورد. برای نمونه می‌توان به اعلام اعتصاب عمومی برای تحقق هشت ساعت کار، که قرار بود در اول مارس ۱۸۳۴ آغاز شود، اشاره کرد. در بطن غلیان‌های این مقطع، سوسیالیسم تخیلی رابرت اوون (Robert Owen) ظهور کرد. رابرت اوون انتقال مسالمت جویانه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را موعظه می‌کرد. ولی تمایل عمومی در درون اتحادیه‌ها، انقلاب اجتماعی بود. در کنگره‌ی اتحادیه‌ها در لندن، جمز موريسن (James Morrison) جوان سوسیالیست خود آموخته از اتحادیه‌ی بناها و سردبیر نشریه‌ی «پیش قدم» (Pioneer) نوشت:

«حل بحران شرایط ما در دست خود ماست. عواقب و نتایج این رویارویی دامن همه ما را خواهد گرفت. وای بر آن کارگری که جایش را در این مبارزه ترک کند. سئوالی که باید جواب داد، این است که آیا کار پیروز خواهد شد یا سرمایه؟»

روزنامه‌ی «گاردین کارگران» به تاریخ نوزدهم اکتبر ۱۸۳۳ نوشت: «گزارشات هیات‌های نمایندگی به کنگره‌ی لندن نشان می‌دهد، که طبقات کارگران برای تحول کامل جامعه - تغییری که برابر با سرنگونی کامل نظم جهان کنونی باشد - می‌اندیشند. آن‌ها می‌خواهند در بالا قرار گیرند و نه در پائین. یا این گونه بگوئیم، که دیگر به هیچ وجه کسی در بالا یا پائین نباشد!»

این روزنامه ادامه داده و می‌گوید:

«این هدف انقلابی نقطه‌ی مقابل «اهداف حقیر» اتحادیه‌های کارگری گذشته است، که هیچ تغییر رادیکالی را هدف خود قرار ندادند. آن‌ها نمی‌خواستند سیستم را تغییر دهند، بلکه می‌خواستند با کاستن از فشار بر کارگران، سرمایه‌داری را ابدی کنند.»

به فاصله‌ی کوتاهی پس از آن، حداقل ۸۰۰ هزار نفر در اتحادیه‌ها متشکل شدند. در فوریه‌ی ۱۸۳۴، چندین اتحادیه در «اتحادیه‌ی بزرگ متحد ملی» (Grand National Consolidated Trades Union) متحد شدند. این اولین نمونه از یک اتحادیه‌ی بزرگ بود. این اتحادیه در ماده‌ی شصت و شش سند اهداف خود چنین می‌گفت:

«گرچه طرح اتحادیه در مرحله‌ی نخست برای بالا بردن دست‌مزدها، جلوگیری از کاهش بیش‌تر آن‌ها و پائین آوردن طول ساعات کار می‌باشد، اما هدف بزرگ و نهایی اتحادیه باید برپایی حقوق پایدار کارگران... ایجاد یک نظم دیگر، که در آن، بخش واقعا مفید و هوش مند جامعه را اداره کند... است.»

در پی تشکیل ملی بالا، از یک طرف هزاران هزار کارگر دستی صنعتی و کشاورزی در اتحادیه‌ها متشکل شدند و از طرف دیگر سیل اعتصابات سراسر کشور را فرا گرفت. گفتنی است، که در این تشکل جای زنان کارگر خالی نبود. ماده‌ی بیست سند این تشکل اشعار می‌داشت، که کانون‌های تشکل زنان کارگر ساخته شود. یک نمونه از اعتصابات این دوره، مبارزه‌ی ۱۵۰۰ کارگر مرد و زن و کودک علیه امتناع از ترک کردن عضویت در اتحادیه و اخراج شان از طرف سرمایه دار بود. این اعتصاب توجه کارگران را در سراسر کشور به خود جلب کرد. کارگران نخ‌ریسی در تمام کارگاه‌های داربی (Derby) به پا خواسته و خواهان هشت ساعت (تاکید و برجستگی از من است) کار در روز

(توجه شود، که این خواست در سال ۱۸۳۴ مطرح شد) شدند... این وقایع در دل طبقه‌ی سرمایه دار ترس و وحشت افکند. طبقه‌ی سرمایه دار برای سرکوب جنبش کارگری به ضعیف‌ترین حلقه، یعنی اتحادیه‌ی کارگران کشاورزی دورست (Dorset) حمله کرد و دو برادر را به بهانه‌ی واهی اجرای مراسم خاص عضویت در تشکل، تحت قانون ضد شورش ۱۷۹۷، به هفت سال تبعید محکوم نمود. در حمایت از کارگران محکومی، و علی‌رغم بسیج پلیس و نیروی نظامی، دویست هزار نفر کارگر راه پیمایی و تظاهرات کردند. جالب این‌که، کارگران ساختمانی در هم بستگی با کارگران زندانی و شرکت در راه پیمایی، کار را تعطیل کردند. گرچه «اتحادیه‌ی بزرگ متحد ملی» توانست یک مبارزه‌ی موثر و موفقیت آمیز را سازمان دهی کرده و زندانیان را آزاد کند، ولی بنا به دیدگاه سندیکالیستی خود از انجام هدف غایی ساختن نظمی دیگر ناکام ماند. «اتحادیه‌ی بزرگ متحد ملی»، اولین تجربه‌ی عظیم از آن چیزی بود که امروزه سندیکالیسم یا اتحادیه‌گرایی نامیده می‌شود، که باور داشت اقدام تنهای اتحادیه، در شکل اعتصاب عمومی - که تعطیل عمومی نامیده می‌شد - به عنوان ابزاری صلح‌جویانه و مقاومت منفی، می‌تواند سرمایه‌داری را سرنگون کند. رهبری اتحادیه، که در دست رابرت اوون و هوادارن او بود، از بسیج و مبارزات کارگران محلی کوتاهی کرد. اتحادیه‌ی اعلامیه‌ای انتشار داد و اعتصابات را ناپسند شمرد و اجازه‌ی اعتصاب به کارگران را نداد. اما کارگران کفاشی لندن، به عنوان نمونه، به مجرد انتشار این اعلامیه، از اتحادیه بیرون آمدند. این سیاست، در همان سال، موجب تلاشی این اتحادیه گردید. عواقب شکست این دوره از اتحادیه‌گری فراگیر انقلابی باعث شد، که تا نیم قرن بعد کارگران یدی، به ویژه کارگران ساختمانی، متشکل نشوند. (۹)

۳- چارتیست‌ها (۱۸۵۴-۱۸۳۷). در ادامه‌ی اعتصابات گسترده‌ی نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۸۳۰، «حزب چارتیست‌ها» (منشور کارگری) برای کسب قدرت سیاسی از راه گرفتن حق رای، ظهور کرد. چارتیست‌ها در سال ۱۸۳۸ خواستار مطالبات زیر بودند:

- حق رای همگانی برای مردها؛ - انتخابات سالانه‌ی مجلس؛ - پرداخت حقوق به نمایندگان مجلس؛ - رای‌گیری مخفی؛ - حق رای برابر برای مناطق مختلف کشور؛ و- لغو شرط مالکیت برای نمایندگی مجلس؛ انگس در این باره نوشت:

«گرچه این شش فقره خواست بی‌خطر بودند، ولی کافی بود که کل قانون اساسی انگلستان، از جمله ملکه و لردها، را واژگون کند.» (۱۰)

انگلس، اولین فردی بود، که دریافت هدف چارتیسم «انتقال قدرت به دست طبقه‌ی کارگر» است. انگلس با واقعی بینی خود می‌توانست چنین نظری را ارائه دهد؛ چرا که پشت سر این خواست‌های چارتیست‌ها از پارلمان، یک جنبش قدرت مند فراگیر کارگری قرار داشت، که آگاهانه چنین هدفی را دنبال می‌کرد. در مقایسه با اتحادیه‌ها، انگلس نوشت که چارتیسم نماد مخالفت کل طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری بود. انگلس در «ستاره‌ی شمال» (Northern Star) مهم‌ترین نشریه‌ی چارتیست‌ها مقالاتی نوشته بود. دو نفر از رهبران با نفوذ حزب چارتیست‌ها، جولیان هارنی (Julian Harney) و ارنست جونز (Ernest Jones) در دهه‌ی ۱۸۴۰ به مارکس و انگلس خیلی نزدیک شدند و در ترویج نظریات آن‌ها

بسیار تلاش کردند. برای اولین بار، «مانیفست کمونیست»، در سال ۱۸۵۰، در نشریه‌ی «جمهوری خواه سرخ» (Red Republican) به سردبیری هارنی چاپ شد. مارکس در ارگان چارتیست‌ها به سردبیری ارنست جونز مقاله می‌نوشت و در زمینه‌ی ویراستاری نشریه هم کاری می‌کرد. در سال ۱۸۵۱، با تلاش ارنست جونز - و تحت نفوذ مارکس و انگلس - برای اولین بار کنوانسیون چارتیست‌ها **برنامه‌ی سوسیالیستی** را پذیرفت.

جنبش چارتیست‌ها یک تشکل فراگیر سیاسی کارگری و نه جدا از آن- بر خلاف بدعت دوره‌های بعدی - بود. جنبش چارتیست‌ها در جناح راست، گرایش اصلاح‌گران یا رفرمیست‌های بورژوازی و در جناح چپ، سوسیالیست‌ها را شامل می‌شد. ادبیات جنبش چارتیست‌ها مملو از ایده‌ی مبارزه‌ی سیاسی برای رهایی طبقه‌ی کارگر بود. (* اصل رهایی طبقه‌ی کارگر به دست خود، به عنوان یک خواست و آرمان و تنها با تکیه بر نیروهای طبقه‌ی کارگر و برای اهداف این طبقات، برای جنبش چارتیست‌ها یک امر بدیهی بود. (۱۱) انگلس در زمینه‌ی مقایسه‌ی چارتیست‌ها با اتحادیه‌های کارگری نوشت:

«جنبش چارتیست‌ها تجلی اعتراض و مخالفت کارگران علیه بورژوازی بود. در درون اتحادیه‌ها، همیشه تقابل با سرمایه‌داری در انزوا ماند. در این جا کارگر تنها یا بخشی از کارگران بودند، که با یک سرمایه‌دار تنها مبارزه می‌کردند. اگر مبارزه عمومی می‌یافت، بندرت آگاهانه بود. یا اگر مخالفت عامدانه بود، چارتیسم در پائین آن قرار داشت. اما، در چارتیست‌ها بود، که تمام طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داری، و قبل از همه علیه قدرت سیاسی - این دژ قانون‌گزار - بلند شدند، که بورژوازی در تسخیر داشت.» (۱۲)

در پی دستگیری و سرکوب گسترده‌ی دولت، از جمله زندانی کردن تمامی رهبری جنبش چارتیست‌ها در دهه‌ی ۱۸۵۰، از یک طرف و به واسطه‌ی رونق اقتصادی از طرف دیگر، این جنبش از بین رفت. در آخرین مرحله‌ی حیات جنبش چارتیست‌ها، ارنست جونز و جولیان هارنی، که در این دوره دو رهبر اصلی چارتیست‌ها بودند، برای زنده کردن جنبش بر اساس برنامه‌ی سوسیالیستی، از مارکس و انگلس یاری و مشورت می‌گرفتند.

۴- جامعه‌ی بین‌المللی کارگران یا انترناسیونال اول (۱۸۶۴-۱۸۷۴). جامعه‌ی بین‌المللی کارگران تحت رهبری و تلاش مارکس، در بیست و هشتم سپتامبر ۱۸۶۴ در سالن سنت مارتینز هل، واقع در خیابان گریک در لندن تاسیس شد. و جرج اودگر (George Odger) دبیر انجمن کفش دوزها به ریاست جلسه انتخاب گشت. در نوزدهم دسامبر ۱۸۶۶، شورای اصناف لندن قطع‌نامه‌ی زیر را تصویب کرد:

«شورای اصناف به ما اختیار داد، تا با شورای عمومی جامعه‌ی بین‌المللی کارگری مشورت کنیم و اساس نامه‌ای برای هم‌کاری تدوین کنیم، تا این اساس نامه به جلسه‌ی نمایندگان اصناف لندن، که به همین منظور تشکیل می‌شود، ارائه شود (صورت جلسه‌ی شورای عمومی ۱۸۶۶-۱۸۶۷ صفحه‌ی ۴۷-۳۴۶). نمایندگان محلی اتحادیه از پیوستن دو تشکل حمایت کردند، در حالی که رهبریت شورای اصناف مخالفت کرد. طرح پیوستن در جلسات نهم و چهاردهم ژانویه رد شدند. شماری از اتحادیه‌ها با شعبات شان در انگلستان به انترناسیونال اول اعلام وابستگی کردند.»

مارکس بیانیه‌ی تاسیس و اساس نامه‌ی انترناسیونال را نوشت. در مقدمه‌ی اساس نامه‌ی انترناسیونال آمده:

«نظر به این که رهایی طبقات کارگران باید به دست خود طبقات کارگران تحقق یابد، این که مبارزه برای رهایی طبقات کارگران نه مبارزه‌ای برای کسب امتیازات و تمامیت خواهی یا انحصارطلبی طبقاتی، بلکه برای کسب حقوق و وظایف برابر و لغو هرگونه حاکمیت طبقاتی است...» (پیوست یک)

«جامعه‌ی بین الملل اول»، تجلی تکامل جنبش طبقات کارگران جهان، از جمله طبقه‌ی کارگر انگلستان، تا آن زمان بود. جنبش کارگری انگلستان، ابتدا قدم در صحنه‌ی مبارزه برای خواست‌های اقتصادی گذاشت. سپس جنبش طبقه‌ی کارگر انگلستان در نهضت چارتیست‌ها - با دریافت این درک که صرف مبارزه برای بهبود دست مزد و کاهش ساعات کار، تحول بنیادینی در شرایط زیست و کار طبقه‌ی کارگر حادث نمی‌کند - به سوی مبارزه‌ی سیاسی روی آورد. به سخن دیگر، مبارزه برای خواست‌های اقتصادی تحت الشعاع مبارزه‌ی سیاسی قرار گرفت.

جامعه‌ی بین الملل یا انترناسیونال اول مارکس، با فعالیت خود این دو نیمه را بهم آورد. جنبش طبقات کارگران جهان در هیأت «جامعه‌ی بین الملل اول»، بستر مبارزه‌ی بلافصل اقتصادی - اجتماعی شد. انترناسیونال اول، در طول ده سال حیات خود تلاش کرد، که طبقات کارگر اروپا و آمریکا را حول مبارزات اقتصادی - سیاسی، برای لغو کار مزدی، سازمان دهی کند. مقاله‌ی مارکس با عنوان «گذشته، حال و آینده‌ی اتحادیه‌ها» (پیوست دو)، که در سال ۱۸۶۸ نوشته شد، یکی

از ارزنده ترین اسناد انترناسیونال اول است. هنوز صحت و درستی رهنمود این اثر به همان درجه‌ی اعتبار زمان انتشارش است. کارگران در مقابله با سرمایه باید متحد شوند. این اتحاد و تشکل می‌تواند در اشکال و نام‌های گوناگون، از جمله اتحادیه، به وجود آیند. (برای مثال می‌توان به کانون فرهنگی کارگران مهاجر آلمانی در انگلستان، در اواخر دهه‌ی ۱۸۴۰، اشاره کرد. انگیزه‌ی مارکس از این تشکل، نه صرفا بالا بردن فرهنگ کارگران مهاجر آلمانی، بلکه فراتر از آن بود. وی این تشکل را مکانی برای پیش برد مبارزات طبقاتی کارگران می‌دید.) اما اختلاف مارکس و ما - به تاسی از او - با گرایش اتحادیه‌گرایی یا سندیکالیستی، در این است که این‌ها کارگران را در محدوده‌ی خواست‌های اقتصادی مهار می‌کنند. و در نتیجه، اتحادیه را به جزیی از ساختار سرمایه داری تبدیل می‌سازند. «جامعه‌ی بین الملل اول»، تشکل فراگیر طبقاتی و نه تشکل این یا آن گرایش معین در درون طبقات کارگر جهان بود.

انگلس در تأیید درایت مارکس در نوشتن اساس نامه‌ی بین الملل اول چنین می‌گوید:

«وقتی طبقات کارگر اروپا دوباره برای حمله به قدرت‌های

طبقات حاکم اروپا جان گرفتند، جامعه‌ی بین الملل به وجود آمد. هدف جامعه‌ی بین الملل جوش دادن کل طبقه‌ی کارگر مبارز اروپا و آمریکا در یک ارتش عظیم بود. بنابراین، جامعه... نمی‌توانست از اصولی که در مانیفست آمده بود شروع کند. جامعه... موظف بود، که برنامه‌ای تدوین کند که در را به روی اتحادیه‌های انگلستان، فرانسه، بلژیک، ایتالیا، و پرودونیست‌ها و لاسالین‌های آلمان، نبندد...»

انگلس در ادامه می‌گوید:

«برای این که، مارکس به پیروزی نهایی اهداف و ایده‌هایی که در مانیفست بیان شده بودند، تنها و تنها، به رشد فکری (تاکید و برجستگی از من است) طبقه‌ی کارگر تکیه داشت. چون که ضرورتا می‌بایستی در پی عمل و اقدام متحد و بحث و جدل (تاکید و برجستگی از من است) نتیجه می‌داد. رخ دادها و تغییر و تحول در مبارزه علیه سرمایه، شکست‌ها حتا بیش تر از موفقیت‌ها به کارگران مبارز، عدم کفایت نوش داروهایی را ثابت می‌کند که تاکنون ادعا می‌شد اذهان آن‌ها را برای درک شرایط صحیح رهایی کارگران پذیرا می‌کند.

و مارکس حق داشت. طبقه‌ی کارگر در سال ۱۸۷۴ وقتی که جامعه‌ی بین الملل منحل شد، کاملا با آن چه که در سال ۱۸۶۴، وقتی که تشکیل شد، فرق داشت... اتحادیه‌های کارگری انگلستان به تدریج به جایی رسیده‌اند، که رئیس آن‌ها در کنگره‌ی سال ۱۸۸۷ در سوانسی (Swansea) اظهار کرد دیگر «سوسیالیسم اروپا» برای ما ترسناک نیست. اما، تا ۱۸۸۷، سوسیالیسم اروپا تقریبا به طور کامل همان تئوری‌ای

بود، که مانیفست آن را اشاعه می‌داد.» (۱۳)

پایان تاریخ؟

نویسنده‌ی «سندیکا ضرورت گریز ناپذیر»، به موازات ارائه‌ی تصویر یک جانبه از جنبش تاریخی طبقه‌ی کارگر انگلستان، در شکل اتحادیه‌گری تک پا، می‌نویسند:

«از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۷۱، اتحادیه‌ها عموما مورد تعقیب قرار می‌گرفتند و محدودیت‌هایی برای فعالیت آن‌ها صورت می‌گرفت... کارگران با کلیه‌ی روش‌های ممکن، کارفرمایان و دولت را مجبور به پذیرش فعالیت آزاد و مستقل اتحادیه کرده و با رسمیت یافتن فعالیت اتحادیه‌ای، عقد قراردادهای دسته جمعی نیز موضوعیت می‌یابد و از این پس روابط کار، شاهد تعیین شرایط و دست مزد از طریق مذاکره‌ی دسته جمعی با کارگران و عقد قراردادهای مورد قبول محاکم می‌شود. این روندهای ناگزیر در کشورهای مختلف به صورت‌های گوناگون رخ داده است.»

ظاهرا و بنا به نتیجه‌گیری نویسنده‌ی مقاله، در سال ۱۸۷۱، با رسمیت یافتن تشکل اتحادیه‌های تک پا و امکان قراردادهای دسته جمعی...

تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان به پایان رسید. برابر با تفسیر ایشان، کارگران انگلستان از بدو پیدایش سرمایه داری تا سال ۱۸۷۱، دو هدف داشته‌اند: یکم، ساختن اتحادیه‌های تک‌پا - صنفی یا اقتصادی - و دوم، عقد قراردادهای دسته جمعی برای تعیین شرایط و دست مزد. از این رو، ظاهراً با کسب این دو هدف نهایی، یک هم‌کاری، هم‌سویی، آشتی و برادری ابدی بین کار و سرمایه و طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه دار منعقد شد. و ظاهراً بنا به این ادعای غیر مستقیم نویسنده، یعنی پایان تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان، و یا پایان مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر انگلستان علیه سرمایه داری، فرا رسید.

تا این‌جا نشان داده شد، که روایت نویسنده‌ی مقاله‌ی «اتحادیه ضرورت گزیز ناپذیر» از تاریخ کارگران (طبقه‌ی کارگر) انگلستان تا ۱۸۷۱، یا به سخن دیگر حرکت یک خطی کارگران برای ساختن شکل صنفی تک‌پا، با حقایق تاریخی طبقه‌ی کارگر انگلستان تطابق ندارد. حال به واقعیات بعد نگاه کنیم.

۱- برای بررسی تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان در دوره‌ی بعد از سال ۱۸۷۱، یا به اصطلاح بعد از پایان تاریخ طبقه‌ی کارگر انگلستان، مقدماتاً باید به لایحه‌ی رفرم یا اصلاح حق رای سال ۱۸۶۷ برگردیم. در این موقع، بر خلاف دوره‌ی حزب چارتریست‌ها، هیچ حزب سیاسی مستقل طبقه‌ی کارگر وجود نداشت. این به دو دلیل بود: اول سهم بری بخشی از طبقه‌ی کارگر (اشرافیت‌کارگری) از گسترش عظیم صنعت بزرگ و دوم فرمان‌روایی جهانی سرمایه داری انگلستان. از این رو، سرمایه داری انگلستان، بیش از هر کشور سرمایه داری دیگر، هم‌راه با دادن امتیازهای دیگر، به تدریج سه اصل از شش اصل چارتریست‌ها، یعنی حق رای مخفی، لغو شرط داشتن دارایی برای نامزدی انتخابات و بالاخره دادن حق رای به لایه‌های بالای کارگران را پذیرفت. اما سه اصل دیگر چارتریست‌ها، یعنی انتخابات سالانه، پرداخت حقوق به نمایندگان و برابری حوزه‌های انتخاباتی خارج از دستور باقی ماندند. (۱۴) رفرم بالا موجب دو رویداد مهم در نگرش رهبران اتحادیه‌ها شد. یکم، رهبران اتحادیه - بر خلاف دوره‌ی چارتریست‌ها - موافق با اقبال رفرم، با کسب امتیاز از نفوذ خود، یا به نفع انتخاب نمایندگان سرمایه داری استفاده کردند و یا با بیعت با سیاست‌های طبقه‌ی سرمایه دار و به کمک مالی آن‌ها به پارلمان راه یافتند. دوم، بر پایه‌ی سیاست بالا، از مقطع رفرم ۱۸۶۷ تا به امروز، اتحادیه‌های کارگری انگلستان به یک سیاست دوگانه روی آوردند: **دخالت رهبریت در سیاست - البته سیاست‌های سرمایه داری و نه کارگری - و مهار کردن اهداف بدنه‌ی اتحادیه به خواست‌های اقتصادی یا به آن چه به عدم دخالت اتحادیه یا سندیکا در سیاست معروف شد.** (تاکید و برجستگی از من است)

۲- در خصوص ادعای رفع موانع تشکل و فعالیت آزاد اتحادیه از سال ۱۸۷۱ به بعد، ضرورت دارد که به قانون رفع ممنوعیت تشکل سال ۱۸۲۴ رجوع کنیم. چرا که آقای حسین اکبری ادعا می‌کنند، در این سال تاسیس سندیکا یا اتحادیه قانونی شد. ایشان می‌نویسند: «قوانین ممنوعیت تشکل اتحادیه، Combination Act، در سال ۱۸۲۴ ملغی شدند.»

اما باید اضافه کنیم، که تبصره‌ی قانون ۱۸۲۴، در عین حال محاکمه‌ی سریع افراد - مشابه قانون ممنوعیت تشکل سال ۱۸۰۰- را تحت اتهام اعمال زور علیه افراد و یا صدمه زدن به دارایی یا توسل «به تهدید و وحشت» برای تحمیل مقررات اتحادیه، اجازه می‌داد. مطابق

تبصره‌ی بالا، سرمایه داران و دولت سرمایه داری قادر بودند تحت هر بهانه‌ای از این تبصره علیه تشکل و مبارزه‌ی کارگران استفاده کنند. (۱۵) ملاحظه می‌شود، که بر خلاف ادعای نویسنده، قانون ۱۸۲۴ کاملاً ممنوعیت حق تشکل را رفع نکرد؛ هنوز اتحادیه امکان حمایت قانونی از موجودی صندوق‌اش را نداشت؛ تحت بهانه‌ی توطئه و ایجاد وحشت، کارگران اعتصابی زندانی می‌شدند؛ و قانون ارباب و مستخدم با شدت اجرا می‌گشت.

قانون ۱۸۲۴، محصول نیت نیک سرمایه داران و دولت سرمایه داری نبود. اساساً به دو دلیل این قانون تصویب شد. یکم، کمیسیون تحقیق پارلمان (۱۶) اعتراف کرد، که علی‌رغم کاربرد تمام ابزار سرکوب - و از جمله نفوذ دادن **جاسوسان دولت** در تشکلات مخفی کارگران - این تشکلات از بین نرفته‌اند. دوم، همان کمیسیون قبول می‌کند، که ممنوعیت تشکلات کارگری از یک طرف دست رهبران معتدل کارگران (بخوان سازش کار) را از پشت بسته و از سوی دیگر دشمنی و تضاد بین کارگران و سرمایه داران و دولت سرمایه داری را تشدید می‌کند. قانون ۱۸۲۴، و تبصره‌ی منضم آن، سیاست جدید دولت سرمایه داری نسبت به تشکل‌یابی طبقه‌ی کارگر - کاربرد تاکتیک «چماق و شیرینی» (Stick & Carrot) را تعریف می‌کرد. اما مرکب قانون به اصطلاح رفع موانع تشکل کارگری ۱۸۲۴ خشک نشده بود، که قانون ۱۸۲۵ الحاقیه‌ی پیشین را سخت‌تر کرد و تعریف اهداف قانونی تشکل به دو خواست تنگ **دست مزد و ساعات کار** محدود شد. در سال ۱۸۶۷، قانون جدید ضد اتحادیه‌ای سخت‌تری به تصویب رسید. اکنون با این پیش‌زمینه، قدم به دوره‌ی به اصطلاح پایان تاریخ و آزادی تشکل و... ادعای نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور می‌شویم.

۱-۲- در سال ۱۸۷۱، گرچه از جنبه‌ای قانونی موقعیت اتحادیه‌های کارگری بهبود یافت، ولی تزییقات قانونی جدیدی علیه فعالیت‌های قانونی - نظیر پیکت کردن (یک نمونه از این گونه موارد زیاد را ذکر می‌کنیم: یک گروه از زنان جنوب ولز، به این دلیل زندانی شدند که به اعتصاب شکنان با تحقیر «به» گفته بودند) - در پی مبارزات کارگران، اصلاحیه‌ی مقبول تری در سال ۱۸۷۶ به تصویب رسید.

۲-۲- در پنجم سپتامبر ۱۹۰۰، دادگاهی در جنوب ولز با اعلام حکم علیه این اتهام که آیا قوه‌ی قانون‌گذاری به عده‌ای ثروت مند اجازه داده است، که افرادی (منظور اعتصاب شکنان است) را استخدام کنند و بدون هیچ احساس مسئولیتی با استفاده از ثروت و عوامل شان علیه کارگران راه آهن «تاف ول» (Taff Vale) مرتکب اعمال خلاف شوند؟ قاضی این اتهام را رد کرد، اما تأیید بعدی این حکم از طرف قضات مجلس لردها، عملاً اعتصاب و هر حرکت اعتراضی کارگران و اتحادیه‌ها را غیر قانونی کرد. بعد از شش سال مبارزه، حکم منفور بالا طی مصوب «قانون اختلافات صنفی»، پیکت مسالمت‌آمیز را قانونی اعلام نمود.

۳-۲- بالاخره، با گذشت بیش از سه ربع قرن، این انتظار زیادی نخواهد بود اگر علی‌رغم ادعای نویسنده‌ی مقاله، تشکل آزاد اتحادیه‌ای که در سال ۱۸۷۱ عملی نگشت، این دفعه به دست هارترین نماینده‌ی سرمایه داری جهان - یعنی خانم تاجر - در سال ۱۹۸۱ متحقق شود! متأسفانه، آن چه خانم تاجر انجام دادند، تصویب وحشت‌ناک‌ترین قوانین ضد کارگری بود. امروز - یک ربع قرن بعد - به یمن همین قوانین ضد کارگری، مدیر شرکت صنعت غذایی «گیت گورمت» (Gate Gourmet)، می‌تواند با گستاخی حدود ۸۰۰ نفر

کارگر را از طریق تلفن موبایل اخراج کنند (البته این وقاحت و بی رحمی به هیچ وجه یک مورد استثنائی نبوده و نیست). نویسنده و سندیکالیست تک پا می‌گویند، که از سال ۱۸۷۱ با پذیرش فعالیت آزاد و مستقل اتحادیه و با رسمیت یافتن فعالیت اتحادیه‌ای، عقد قراردادهای دسته جمعی نیز موضوعیت می‌یابد. باید پرسید، این قراردادهای دسته جمعی کجا رفتند؟ آیا، ظاهراً، یک وجه قراردادهای دسته جمعی، رعایت و اجرای مقررات قانونی برای خاتمه دادن به استخدام کارگر انگلیسی نیست؟

۳- تشکلات درون اتحادیه: نویسنده، بنا به هواخواهی از تشکل اتحادیه‌ای تک پا، مجبور شدند روایتی نادرست از سیر تاریخی طبقه‌ی کارگر انگلستان ارائه دهند. اکنون به بُعد دیگری از تصویر نادرست ایشان از سوخت و ساز درون تشکلات فراگیر کارگری انگلستان می‌پردازیم. نویسنده در طول مقاله، از تشکل اتحادیه‌ای تصویری ایستا، یک پارچه و غیر سیاسی نشان دادند. آیا چنین سیمایی از تشکلات اتحادیه‌ای انگلستان با واقعیت سوخت و ساز تاریخی تشکلات کارگری طبقه‌ی کارگر انگلستان قرابت دارد؟ البته نه! خود نویسنده‌ی مقاله پذیرفتند، که تا ۱۸۲۴ تشکلات کارگری مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. و باز برابر با اظهار ایشان، از سال ۱۸۲۴ تشکلات کارگری آزاد اعلام شدند. و بعد از سال ۱۸۷۱، تشکلات کارگری تثبیت شده و قراردادهای دسته جمعی و... معمول گشتند. نویسنده، اما، به هیچ کدام از تغییر و تحولات در تشکلات کارگری نمی‌پردازند. برای درک اتخاذ سیاست‌ها و تغییر سیاست‌های طبقه‌ی سرمایه دار، و به موازات آن سوخت و ساز درونی تشکلات کارگری، باید در سرمایه داری به مثابه یک رابطه‌ی اجتماعی - یعنی به مقوله‌ی رابطه‌ی کار و سرمایه - تعمق کرد. در یک طرف این رابطه، کار تجسم کارگر بیگانه از کار، فاقد ابزار، و لذا نه عامل فعاله در به کارگیری ابزار تولید، بلکه خود ابزار و وسیله‌ی تولید می‌گردد. و در سوی دیگر - یعنی سرمایه - تجسم انسانی آن سرمایه دار فرد یا سیستم سیاسی، ارزش اضافه‌ی تولید شده از کارگر در چرخه‌ی تولید را تصاحب می‌کند. اما بیگانگی کارگر از ابزار تولید و تبدیل‌اش به وسیله‌ی تولید، به معنای این نیست که کارگر به موجودی خنثی و عاری از شعور و قدرت دماغی تبدیل می‌شود. بلکه، کارگر از همان لحظه‌ی اجبار به فروش نیروی کار بر علیه بیگانگی کار و استثمار خود اعتراض می‌کند. در قطب مقابل، تضاد رابطه‌ی کار و سرمایه، نماد انسانی سرمایه برای بقا و تداوم تصاحب ارزش اضافی تولید شده در قطب متضاد، رابطه‌ی کار و سرمایه - یعنی کار - اعتراض کارگر را سرکوب می‌کند. به این دلیل است، که ما در تمام دموکراسی‌های بورژوازی خالص، در حقیقت دموکراسی سیاسی داریم و نه دموکراسی سیاسی - اقتصادی. به سخن دیگر، دموکراسی متنوع خارج از دایره‌ی تولید و خدمات و دیکتاتوری و استبداد در کارگاه‌های تولیدی و خدماتی. نفس وجود دموکراسی اقتصادی، یا دموکراسی در درون کارگاه‌های تولیدی و خدماتی، نفس رابطه‌ی کار و سرمایه و یا شیوه‌ی تولیدی سرمایه داری را کاملاً زیر سؤال می‌برد. بنابراین، تا رفع تضاد کار و سرمایه، تقابل کارگر و سرمایه اشکال و ابعاد گوناگون به خود می‌گیرد.

تشکلات کارگران انگلستان بعد از سال ۱۸۷۱

۱-۳ - از پایان دهه‌ی ۱۸۴۰، در بریتانیا به عنوان کارگاه جهان و با موقعیت انحصار صنعتی، سود شرکت‌ها نه محدود به ده درصد،

بلکه حتا به رقم وحشت ناک چند هزار درصد رسید. (۱۸) از این رو، برای سرمایه داری انگلستان هم ممکن و هم ضروری بود، که به دو گروه عمده از کارگران، که این رونق به آن‌ها بستگی داشت - یعنی کارگران نساجی و کارگران هنرمند ماهر در صنایع فلزی و ساختمانی - امتیاز دهد. این امتیاز، پایه‌ی اشرافیت عده‌ای قلیل از کارگران را به ضرر اکثریت کارگران در خصلت اتحادیه گری نو آشکار کرد. نمونه‌ی جدید این گونه از اتحادیه‌ها، جامعه‌ی مختلط کارگران فلزکار بود. در این مدل جدید - در قیاس با اتحادیه‌های پیشین، که انگلس آن‌ها را مدارس جنگ ملقب کرد - هم کاری با سرمایه داران جانشین مبارزه جویی گذشته شد. این‌ها، بیش از یک سهم منصفانه از سود یا ارزش اضافه‌ی تولید شده توسط کارگران را نمی‌خواستند (غایت اهدافی که نویسنده و سندیکالیست تک پای ما برای بخشی از کارگران آرزو دارند). این‌ها، به اعتصاب روی تشر نشان دادند. به عنوان نتیجه‌ی منطقی این نگرش، ساختار باز اتحادیه‌های رزمنده‌ی گذشته، با بیش‌ترین حق خودمختاری نهادهای محلی اتحادیه، به یک ساختار متمرکز و مشابه یک سازمان تجاری تبدیل شد. بدین ترتیب، قدرت واقعی در اختیار نهاد اجرایی ملی قرار گرفت و به همین دلیل، قرار گرفتن قدرت اصلی در اختیار مقامات تمام وقت دفتر مرکزی (هنوز هم مقامات دبیر کلی اتحادیه‌ها، دائمی است)، جدایی آشکار رهبریت از توده‌های کارگر درون کارخانه (هم از نقطه نظر اهداف و هم موقعیت جغرافیایی)، منشاء ظهور انواع تشکل‌های مستقیم کارگری در درون اتحادیه‌های کارگری شد.

۱-۱ - ۳- با جدایی رهبریت اتحادیه‌ی مستقر در ادارات بیرون از کارخانه‌ها، رهبری مبارزات جاری کارگران - بسته به بزرگی کارگاه - به دست شاپ ستیواردها و یا کانونر و شاپ ستیواردها افتاد. بدین ترتیب، در مقاطع مختلف و بستگی به سطح مبارزه، یک جنبش از پائین و غیر رسمی یا انشعاب دوفاکتو در درون اتحادیه - بین رهبریت سازش کار بیرون از کارخانه و توده‌های کارگر درون کارخانه تحت رهبری جنبش شاپ ستیواردهای مبارز تحت نام کمیته‌ی شاپ ستیواردها یا کمیته‌های کارگری - اتفاق افتاد. در اواخر جنگ جهانی اول، کمیته‌ی شاپ ستیواردهای اسکاتلند منادی انقلاب سوسیالیستی شدند. (۱۹) و دولت با ارسال سرباز و زره پوش و تانک توانست این جنبش را سرکوب کند. بعد از جنگ جهانی دوم و مخصوصاً در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، جنبش کمیته‌ی شاپ ستیواردها در راستای تحقق کنترل کارگری، دست آوردهای ارزش مندی از جمله «کلوزد شاپ» (***) (Closed shop) را کسب کردند. ضرورت دارد به این نکته نیز رجوع کرد، که برای نمونه جنبش شاپ ستیواردها در صنایع ماشین سازی انگلستان (۲۰) - عضو اتحادیه‌های متنوع - از فعالین شاپ ستیواردهای رادیکال مستقل و شاپ ستیواردهای سوسیالیست گوناگون تشکیل می‌شدند.

۱-۲ - ۳- اتحادیه‌ها، و به ویژه اتحادیه‌های کارگران ماهر، توجهی به سازمان‌یابی کل کارگران شاغل - یعنی کارگران ماهر و غیر ماهر یا دستی - نداشتند. و به تبعیت از این سیاست سازمان دهی فرقه گرایانه، هیچ احساس هم دردی و هم بستگی نسبت به مصائب کارگران بیکار نشان نمی‌دادند. به این دلیل، عجیب نبود که برای مثال استخوان بندی «جنبش کارگران بیکار» - در زمان خود - از شمار زیادی از فلزکاران اخراجی لیست سیاه و کارگران مبارز و جنبش شاپ ستیواردهای کهنه کار تشکیل می‌شد. این‌ها نقش مهمی در سازمان دادن مبارزه‌ی فلزکاران علیه بستن کارخانه در سال ۱۹۲۲ ایفا کردند. (۲۱)

۳-۱-۳- در صنعت معدن، بنا به ویژگی‌اش نسبت به صنایع دیگر، کارگران ماهر و دستی معدن چی در یک اتحادیه‌ی سرتاسری تحت نام «فدراسیون معدن چیان بریتانیای کبیر» گرد آمده بودند. در این جا، نوع دیگری از تشکل از پائین - در درون اتحادیه - برای اعمال فشار و کنترل رهبریت اتحادیه تحت عنوان «کمیته‌ی غیر رسمی رفرم» (Unofficial Reform Committee) در جنوب ولز - یکی از مراکز تولید ذغال سنگ - در سال ۱۹۱۱ به وجود آمد.

۴- جنبش فراگیر اقتصادی - اجتماعی بعد از سال ۱۸۷۱. در بالا تاکید شد، که بعد از حزب چارتیست‌ها، تا نیم قرن دیگر، کارگران دستی - یعنی اکثریت غالب طبقه‌ی کارگر- به پشت صحنه‌ی دخالت اجتماعی رانده شدند. طی این دوره‌ی طولانی، این کارگران ماهر بودند که موفق شدند تشکلات اتحادیه‌ای را گسترش دهند. سپس، با تاسیس انترناسیونال اول - با تلاش و رهبری مارکس - افرادی از رهبری اتحادیه‌ها (مانند جرج هاو (George Howell) از اتحادیه‌ی بناها و دبیر اتحادیه‌ی رفرم یا حق رای، رابرت اپلگارت (Applegarth) (Robert) اتحادیه‌ی نجاران، جرج پاتر (George Potter) از صنف کارگران ساختمانی و سردبیر نشریه‌ی «کندوی عسل» (Bee Hive) که پس از تشکیل انترناسیونال اول، نشریه‌ی این سازمان گردید) و افراد دیگر به عضویت شورای مرکزی «جامعه‌ی بین الملل کارگری» در آمدند. در ماه ژوئن ۱۸۶۶، نمایندگان اتحادیه‌ها در کنفرانس شهر شفیلد از تلاش‌های انترناسیونال اول در متحد کردن تمام کارگران جهان در یک پیوند برادری تقدیر کردند. کنفرانس قویا به تمام انجمن‌های شرکت کننده توصیه کرد، که به جامعه‌ی بین الملل بپیوندند... اما، در سال بعد، در مبارزه برای حق رای، بر خلاف رهنمود جامعه‌ی بین الملل، اتحادیه‌ها کوتاه آمدند. از این رو، به جای حق رای همگانی، در رفرم سال ۱۸۶۷، نه تنها موضوع حق رای زنان - یا برابری زنان و مردان - محلی از اعراب پیدا نکرد، بلکه فقط لایه‌های بالای کارگری حق رای کسب کردند. مارکس به دوست خود کوگلمن نوشت:

«هر کس مطلبی از تاریخ بداند، مطلع است که بدون ترویج سیاسی زنان، هیچ تغییر عظیم اجتماعی رخ نخواهد داد.» (۲۲)

اما حالا در پیامد اصلاح قانون انتخابات، بر خلاف دوره‌ی چارتیست‌ها، عموماً رهبران اتحادیه در نقش مروجین حزب لیبرال در آمدند و یک «برنامه‌ی کارگری» تدوین کردند، که هر بورژوازی می‌توانست آن را بپذیرد. این برنامه قرار بود، که کارگران را از نظر سیاسی بیش‌تر از گذشته به بورژوازی وابسته کند. آن تعداد از رهبران اتحادیه، که عضویت جامعه‌ی بین الملل را پذیرفته بودند، یا بعد از قانون اصلاح انتخابات، و یا پس از بیانیه‌ی مارکس به شورای عمومی جامعه‌ی بین الملل در هم بستگی با قیام کمون پاریس، جامعه‌ی بین الملل را رها کرده و رفرمیست شدند. با این اشاره‌ی کوتاه، وارد فاز دوم جنبش

فراگیر کارگران دستی با افق سوسیالیستی می‌شویم.

در سال ۱۸۸۸، وقتی عظیم‌ترین اعتصابات کارگری - بعد از دوران جنبش چارتیست‌ها - در لندن رخ داد، شرق لندن در باطلاق فقر، فلاکت و یاس غوطه‌ور بود. این جا مسکن کارگران دستی بود، که بی‌هیچ امنیت شغلی، در فقدان مقررات و وسایل ایمنی و لباس کار، زیر سرما و باران در گند و کثافت جان می‌کنند. به این دلیل بود، که وقتی بارانداز بیچاره سوار تراموا می‌شد، از بوی بد لباس او کسی رغبت نداشت کنارش بنشیند. (۲۳) این‌ها، به طور منفصل یا موقتی، در باراندازهای رودخانه‌ی تایمز - هم چون گلادیاتورهای روم - برای استخدام با هم می‌جنگیدند. کنتراچی بی‌رحم، با غیرانسانی‌ترین، و در همان حال ساده‌ترین شیوه‌ها، پر زورترین باراندازها را برای تخلیه و بردن بار، با پرتاب سکه‌ی مسی بالای سر صداها انسان‌گرسنه‌ی کار، استخدام می‌کرد. (۲۴) باقی داستان را خود حدس بزنید. مارکس، وضعیت کارگران دختر کارخانه‌ی کبریت سازی «براین و می» (Bryant and May) را چنین تعریف می‌کند:

«نصف کارگران، دختر بچه‌های زیر سن سیزده و بزرگ‌ترین شان زیر سن هیجده هستند. شرایط کار آن چنان غیر بهداشتی و پر از بوهای نامطبوع است که بیچاره‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر، زنان بیوه‌ی نیمه‌گرسنه و... بچه‌های ژنده و ژولیده، نیمه‌گرسنه و بی‌سواد را برای کار به این کارخانه می‌آورند.» (مارکس، جلد اول، صفحه‌ی ۲۳۶)

انی بسنت (Annie Besant) زن فعال سوسیالیست و سازمان‌ده این کارگران دختر، در روزنامه‌ی «دلینک» (Link The) می‌نویسد:

«استنشاق بخارهای مسموم کننده، آلودگی دست به مواد فسفری، این دختر بچه‌ها و نوجوانان را ضعیف و مریض کرده و دندان‌ها، لثه و فک‌های ایشان را آسیب رسانده بود.» (۲۶)

این دختر بچه‌های معصوم و ستم دیده را مجبور می‌کردند، که بار را روی سرشان حمل کنند. این چنین بود، که در سن پانزده سالگی موی سرشان ریخته و طاس شده بودند! سرمایه دار، بخش قابل

ملاحظه‌ای از دست مزد ناچیز دختران

کارگر را تحت بهانه‌های گوناگون برای جریمه به جیب می‌زد. این دختران، در زمستان یازده و نیم ساعت (ملاحظه شود، که در این فصل در ساعت هشت صبح هنوز آفتاب هنوز طلوع نکرده و ساعت سه و نیم بعد از ظهر هوا هم تاریک می‌شود) و در تابستان سیزده و نیم ساعت کار می‌کردند. این دختر بچه‌ها و نوجوانان، در طول روز فقط یک بار به مدت یک و نیم ساعت اجازه داشتند بنشینند (پس حق تشکل و قراردادهای دسته جمعی از سال ۱۸۷۱ چه شد؟!).

چه کسی می‌توانست باور کند، که در عمق این همه فقر، بیچارگی و درماندگی شرق لندن - با جرقه و طلایه داری ۱۴۰۰ کارگر دختر بچه، نوجوان و جوان (این آخری‌ها زیر هجده سال بودند) کارخانه‌ی کبریت سازی «براین و می» در ماه جولای ۱۸۸۸ به پا خیزد و ثبات



حزب کارگر، نماینده‌ی پارلمان، وزیر و... گشتند و مبارزات و خواست‌های کارگری را مانند گذشته در محدوده‌ی تنگ اقتصادی حبس کردند. اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر، تا جنگ جهانی دوم، توانستند جنبش‌های کارگری را به شکست کشانده (جنبش شورایی ۱۹۱۸، بحران عمیق ۱۹۱۹-۱۹۲۱ و اعتصاب بزرگ ۱۹۲۶) و یا نیروی آن‌ها را به هرز دهند. بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری و حزب کارگر با حمایت اتحادیه‌های کارگری هم به خاطر بازسازی صنایع، که در خلال جنگ فرسوده و کهنه شده بودند، و هم در اجبار از دادن امتیازاتی به کارگران، دولت رفاه را تحت عنوان سوسیالیسم پیاده کردند. بالاخره، بحران عمیق سرمایه داری در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰، موجبات برچیده شدن بخش اعظم دولت رفاه - با کمک و هم دستی حزب کارگر و اتحادیه‌های کارگری - شد. (لن ماری (Len Murray)، دبیر کل کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری آن زمان، به پاس خدمات خود به سرمایه داری انگلستان - یا به قول ایدئولوگ‌های غرب، سرمایه داری بیمار انگلستان - لقب لردی دریافت کرد و به مجلس لردها برده شد.)

جمع بندی

از آن جا که موضوع نقد مقاله در رابطه با تاریخ تشکلات کارگری انگلستان بود، من در این جا به همین چهارچوب قناعت کردم. در کشورهای دیگر نیز، طبقات کارگران - علاوه بر اتحادیه‌های تک پا - در اشکال متفاوت سازمان یافته و حتا سرمایه داری را آماج حمله خود قرار دادند (و عموماً نیز همان سیر قهقراپی اتحادیه‌های تک پای انگلستان را طی کردند). به این نکته هم باید تاکید کنم، که آن چه من به اختصار از اشکال تشکلات گوناگون متفاوت از قالب «اتحادیه‌های تک پا» در انگلستان صحبت کردم، هرگز تعداد کل این تشکلات را شامل نمی‌شود. از نظر من، همین نمونه‌ها به روشنی نشان می‌دهند، که کارگران انگلستان تنها برای ساختن اتحادیه‌های تک پا - و قناعت به خواست‌های صنفی در چهارچوب روابط سرمایه داری - تلاش و مبارزه نکردند.

مضاف بر این، من نشان دادم که دیواری بین کارگران و سیاست - به معنای عام آن - وجود ندارد. هم چنین، این را نیز نشان دادم، که علی‌رغم حرام دانستن سالوسانه‌ی فعالیت سیاسی - باز هم به معنای عام، یعنی بورژوازی یا سوسیالیستی - برای کارگران، هم رهبران اتحادیه‌ها قدم در ساحت سیاست گذاشتند و هم خود بورژوازی در مرحله‌ی معینی از تاریخ سرمایه داری، ورود سیاست به درون طبقه‌ی کارگر را برای مهار مبارزات کارگران ضروری دانست. نتیجتاً، نه فقط امروز، بلکه دیر زمانی است ادعای تشکل‌سندیکایی یا اتحادیه‌ی صنفی - اقتصادی، که گویا برکنار از سیاست است، هیچ پایه‌ی مادی و واقعی‌یی ندارد. درباره‌ی سیاست بازی‌های رهبران اتحادیه‌ها در انگلستان، مثالی است که می‌گوید: نخست وزیر در خانه‌ی شماره‌ی ده داونینگ ستریت از رهبران اتحادیه با ساندویچ و آبجو پذیرایی کرد (نوع پذیرایی نیز از جنس همین سیاست بازی است. در این جا معنی این سیاست، یعنی آن که سهم کارگران نه شامپاین و غذاهای لذیذ سرمایه داران، بلکه ساندویچ و آبجو است). این نیز با مزه است، که بعضی از رهبران اتحادیه‌ها حتا قبل از بازنشستگی از سمت ریاست و دبیر کلی اتحادیه، لقب «سر» و «لرد» را دریافت می‌کنند (خود این القاب ثابت می‌کنند، که این‌ها تا چه اندازه به اردوی کار خیانت کردند و در برابر سرمایه سر فرود آوردند. اگر این‌ها عاملان

سرمایه داری را تهدید کرده و اتحادیه‌های مسخ شده‌ی کارگران ماهر را به دنبال خود بکشانند. با خیزش کارگران دختر بچه و نوجوان این کارخانه (این‌ها اولین اتحادیه‌ی زنان کبریت سازی را تشکیل دادند) برای خواست‌های کاهش ساعت کار، افزایش دست مزد و حق تشکل، و در پی اعتصاب چهل هزار کارگر بارانداز، سراسر باراندازهای لندن - به طول چهل کیلومتر - تعطیل شد. شانزده هزار نفر پیکت سیار را سازمان دهی کردند. هزاران بارانداز و حامیان شان به مدت یک ماه دست به راه پیمایی زدند. اعتراضات کارگری از اعتصاب گلابداتورها (باراندازان) فراتر رفت. این تظاهر یک خروش فراگیر کارگران غیر ماهر - یا دستی - برای رهایی از استثمار از طریق سازمان یابی خود بود. به موازات اعتصاب باراندازان لندن، حداقل چهل فقره اعتصاب در صنایع دیگر - مانند گاز، دوزندگی، تهیه‌ی مواد غذایی، کارگران فلزکاری، ساختمانی، راه آهن، حمل و نقل و... - رخ داد. در این خروش عظیم، فعالین سوسیالیست - نظیر جان برنس (John Burns)، انی بسنت و دختر کوچک مارکس، النور، و... - در رهبری سازمان دهی اتحادیه‌های نوین قرار داشتند. انگلس آن چنان از این برآمد فراگیر کارگران به وجد آمده بود، که آرزو می‌کرد: ای کاش مارکس هنوز زنده بود، تا شاهد این جنبش واقعا طبقاتی نسل جدید کارگران انگلستان می‌بود. او به النور، دختر مارکس، می‌گفت:

«من به تو غبطه می‌خورم، که در راس این جنبش حرکت می‌کنی.»

بالاخره، در اول ماه می سال ۱۸۸۹، علی‌رغم خراب کاری اتحادیه‌های کارگران ماهر و خشونت پلیس، بیش از صد هزار نفر کارگر در لندن دست به تظاهرات زدند. (۲۷)

اتحادیه‌های کارگری سیاسی می‌شوند!

در بیست و هفتم فوریه‌ی سال ۱۹۰۰، اتحادیه‌های کارگری تحت رهبری «کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری»، «حزب کارگر» را تاسیس کردند. ماده‌ی چهار برنامه‌ی حزب کارگر چنین می‌گوید:

«باید برای همه‌ی کارگران، دستی و فکری، تمام حاصل دست رنج کارشان را از طریق عادلانه‌ترین توزیع برابر ممکن از کارشان، بر اساس مالکیت مشترک و سائل تولید، توزیع و مبادله تامین کرد و بهترین سیستم اداری مردمی و کنترل تمامی موسسات تولیدی و خدماتی ممکن را تاسیس کرد.»

این ماده، جدا از این که با تردستی خواست‌های روشن جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر جهانی زمان خود را تحریف می‌کرد، ولی از یک جنبه بسیار پر معنا بود. به سخن دیگر، سرمایه داری انگلستان و اتحادیه‌های کارگری وابسته به سرمایه داری، در شرایط گسترش نفوذ سوسیالیسم مارکس در اروپا و آمریکا، با بالا بردن پرچم رفرم سرمایه داری تحت نام سوسیالیسم، می‌خواستند جنبش سوسیالیستی درون طبقه‌ی کارگر را از مسیر طبقاتی خود منحرف و مهار کنند. گر چه اتحادیه‌های کارگری، بعد از رفرم انتخابات سال ۱۸۶۷، به عرصه‌ی سیاست قدم گذاشتند، ولی تا تشکیل حزب کارگر، دنبال روی «حزب لیبرال» بودند. با ساختن حزب کارگر، اتحادیه‌های کارگری - که تا آن موقع خود را بازوی اقتصادی کارگران می‌نامیدند - دو بازوی دیگر، یعنی حزب کارگر و نمایندگان منتخب خود در پارلمان، را هم به آن اضافه کردند. حالا، اتحادیه‌های کارگری، به نسبت گذشته، یک هستی دوگانه - ذو حیاتین - شدند. رهبری و مقامات اتحادیه، مبلغ، مروج، عضو

سیاست‌های سرمایه داری در درون طبقه‌ی کارگر- در قالب جزئی از بروزات کارکرد اتحادیه‌های تک پا - نیستند، پس چه چیزند؟! اما اظهار نظر آقای حسین اکبری مبنی بر این که از سال ۱۸۷۱، تشکلات و قراردادهای دسته جمعی تثبیت شدند و... در دو سطح طبقاتی نادرست است:

اول: ادعای تثبیت قراردادهای دسته جمعی از سال ۱۸۷۱ به بعد، هیچ معنایی جز این ندارد، که سرمایه داری انگلستان وارد یک قرارداد دائمی با طبقه‌ی کارگر انگلستان گردید. در حالی که جاری شدن چنین قراردادهایی - در هر حد و حدود و با هر کیفیتی و برای هر زمان محدودی - نه همه‌ی طبقه‌ی کارگر، بلکه بخش اقلیتی از طبقه‌ی کارگر را شامل گردید. از سوی دیگر، چنین ادعایی به آن معنی است، که سرمایه داری انگلستان از سال ۱۸۷۱ وارد یک دوران ثبات دائمی گردید. اما تصور چنین ثبات دائمی‌یی، هم در سطح تحلیلی و هم در بروزات کارکرد سرمایه، نادرست است؛ چرا که بنیاد سرمایه داری، یعنی رابطه‌ی کار و سرمایه، یک رابطه‌ی قطبین متضاد بین کار و سرمایه می‌باشد. این تضاد بنیادی خود را در تمام سطوح سوخت و ساز کنترل سرمایه - از تولید، مبادله، توزیع و مصرف - عیان می‌کند. دقیقاً از درون این تضاد بنیادی کار و سرمایه و تعییناتش در سطح عمومی تراست، که سرمایه - یا انباشت سرمایه یا خودافزایی سرمایه - به حیاتش ادامه می‌دهد و طبقه‌ی کارگر را استثمار و از محصول کارش محروم می‌کند. از این رو، بدیهی است انباشت سرمایه یا خودافزایی سرمایه، نه یک فرآیند تولید ثابت و لایتغیر، بلکه پیوسته در بعد زمانی - کوتاه یا متوسط - هم در سطح تولید کوچک و هم کلان بازسازی شده و عواقب خود را بر عامل انسانی قطب کار در رابطه‌ی کار و سرمایه - یعنی کارگر - تحمیل می‌کند.

دوم: بر پایه‌ی هدف اول و آخر سرمایه، یعنی انباشت سرمایه، موقعیت و رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر انگلستان به عنوان عامل انسانی تولید ارزش اضافی یا فرآیند تولید انباشت سرمایه، با تجسم انسانی سرمایه - یعنی سرمایه دار در معنای عام - تابعی از این فرآیند می‌گردد. بنابراین، هم در سطح نظری و هم فرآیند تولید ادعای انعقاد قرارداد دائمی بین طبقه‌ی کارگر و سرمایه دار از سال ۱۸۷۱ به بعد نادرست است. تازه، حتا اگر، وجود چنین قراردادهایی را - با هر محدودیتی و برای زمان معینی - برای بخش کوچکی از طبقه‌ی کارگر انگلستان قائل شویم، در آن صورت باید رابطه‌ی کار و سرمایه را نه صرفاً در محدوده‌ی ارضی انگلستان، بلکه در جغرافیای جهانی مشاهده کنیم. بی هیچ شکی، موقعیت ممتاز امپریالیستی سرمایه داری انگلستان در دوره‌ای، موجبات به وجود آوردن یک اقلیت اشرافیت کارگری با دیدگاه شونیستی را فراهم کرد. این اقلیت، بنا به موقعیت زیست و کار مناسب تر، هم به اکثریت غالب طبقه‌ی کارگر انگلستان و هم به طبقه‌ی کارگر جهان پشت کرد. اما، فراتر از این، سرمایه داری انگلستان از سال ۱۸۷۱ به بعد برای برون رفت از بحران‌های سرمایه داری، نه تنها به هر نوع از قراردادهای خود با طبقه‌ی کارگر حمله کرد، و کارگران را در دهان گرگ بیکاری انداخت، بلکه یک پای اصلی به وجود آورنده‌ی بربریت هول ناک دو جنگ ویران گر اول و دوم بود، که قربانیان و آسیب دیدگان اصلی این جنگ‌ها را طبقه‌ی کارگر انگلستان تشکیل می‌داد. اما این همه تنها یک رویه از تقابل طبقه‌ی سرمایه دار برای بقای رابطه‌ی کار و سرمایه با چالش طبقه‌ی کارگر، در شکل کاربرد ابزار گوناگون، را نشان می‌دهد. رویه‌ی دوم، از شیوه‌های متفاوت کنترل سوخت و ساز فرآیند تولید

- آزادی بی قید و شرط رابطه‌ی کارمزدی بین کارگر و سرمایه دار یا لیبرالیسم کلاسیک، سرمایه داری دولتی نوع غربی، سرمایه داری نوع شوروی سابق، لیبرالیسم نو... - استفاده می‌کند. سرمایه داری انگلستان نشان می‌دهد، که با رعایت زمانی، پیوسته شرایط کار و زیست طبقه‌ی کارگر انگلستان، پس و پیش رفته، و تغییر کرده است. بنابراین، هیچ وقت طبقه‌ی سرمایه دار انگلستان وارد یک قرارداد دائمی دسته جمعی، با پذیرش مجموعه‌ی خواست‌های معین با کل طبقه‌ی کارگر این کشور نگشت. طبقه‌ی سرمایه دار انگلستان، آن جا که سمبه‌اش پر زور بود، کارگران را وادار به غیر انسانی ترین - از زاویه‌ی منافع سرمایه، مطلوب ترین - شرایط سرمایه کرد. و در زمانی دیگر، زیر فشار اتحاد و توان و استقامت کارگران، این جا و آن جا عقب نشینی نمود، تا در برهه‌ی دیگری کل یا بخشی از دست آوردهای کارگران را پس بگیرد.

این ادعای سندیکالیست‌ها، که آن‌ها صرفاً حول خواست‌های اقتصادی فعالیت کرده و از دخالت در سیاست پرهیز می‌کنند، حتا در حوزه‌ی فعالیت برای خواست‌های اقتصادی هم با واقعیت جامعه‌ی سرمایه داری تباین دارد. هیچ حائلی طبقه‌ی سرمایه دار را از طبقه‌ی کارگر، و به تبع آن سرمایه دار را از کارگر، جدا نمی‌کند. و طبقه‌ی سرمایه دار، سیاست‌های معین خود را از طرق بی شمار در همین عرصه‌ی اقتصادی به سندیکالیست‌ها تحمیل می‌نماید. اما فراتر از این، در برهه‌هایی، هم طبقه‌ی سرمایه دار و هم سندیکالیست‌ها برای مهار کارگران در محدوده‌ی تنگ خواست‌های اقتصادی، دقیقاً از ابزارهای سیاسی استفاده می‌کنند. امروز، در شرایط معین، آقای تونی وودلی (Tony Woodly) رهبر اتحادیه‌ی «حمل و نقل و کارگران عمومی انگلستان»، که (به گفته‌ی سندیکالیست‌های ایران) مجاز نیست وارد حیات خلوت سیاست شود - حتا از کنترل کارگری حمایت کرده (۲۸) و از سوسیالیسم (به تعبیر خودش) سخن گفته و در اول ماه می امسال سخنانش را با خطاب به «رفقا» آغاز و آه و ناله سر می‌دهد، که دولت سرمایه داری انگلستان حتا به تعهداتش نسبت به مقوله نامه‌های «سازمان جهانی کار» پایبند نیست و بدترین قوانین کارگری در بین کشورهای اروپایی را به اتحادیه‌ی کارگری تحمیل کرده است (ای کاش سخن گویان سندیکالیست کشور سرمایه داری ایران در این تجمع حضور داشتند، تا می‌شنیدند سرمایه داری انگلستان چه بلایی بر سر قراردادهای دسته جمعی پایان تاریخ ۱۸۷۱ آورده است).

نویسنده‌ی مقاله، در ادامه‌ی اظهارات خود مبنی بر این که کارگران با کلیه‌ی روش‌های ممکن، کارفرمایان و دولت را مجبور به پذیرش فعالیت آزاد و مستقل اتحادیه کرده و با رسمیت یافتن فعالیت اتحادیه‌ای، عقد قراردادهای دسته جمعی نیز موضوعیت می‌یابد و از این پس، روابط کار شاهد تعیین شرایط و دست مزد از طریق مذاکره‌ی دسته جمعی با کارگران و عقد قراردادهای مورد قبول محاکم می‌شود، ادامه می‌دهند که:

«این روندهای ناگزیر در کشورهای مختلف به صورت‌های گوناگون رخ داده است. در ایران، طی صد سال اخیر شاهد دوران‌های متفاوت اوج و حضيض فعالیت سندیکائی بوده‌ایم، اما آن چه که امروز فعالیت اتحادیه‌های کارگری (بخوان اتحادیه‌های تک پا) رابه موضوعی غیر قابل انکار تبدیل کرده است و ضرورت برپایی سندیکاها و فعالیت اتحادیه‌ای را در دستور کار فعالان کارگری قرار داده است، تنها و تنها خواسته‌های مطالباتی صرف

کارگران نیست. امروزه موضوع رشد و توسعه‌ی جامعه‌ی بشری نیازمند مشارکت آزادانه، آگاهانه و سازمان یافته‌ی همه‌ی مردمی است، که در جوامع گوناگون زندگی می‌کنند... منافع سودمند متقابل گروه‌های مردم، حکم به رعایت حقوق مساوی افراد جامعه در بیان اندیشه و نظرات و خواست‌ها و مطالبات‌شان می‌کند. اگر بپذیریم، که توسعه‌ی متوازن و پایدار از طریق اشتراک مساعی و هم‌کاری‌های ملی صورت می‌گیرد، باید بپذیریم که سهم هر یک از شرکای اجتماعی در ایجاد این فرآیند، متناسب با نقش‌ها رعایت شود... دولت مردان ایرانی باید یک بار برای همیشه نسبت به خیل عظیم نیروهای کار و به ویژه نیروی جوان کارگری کشور



سرمایه - تضاد دارد. هر سرمایه داری که بخواهد در چهارچوب سرمایه داری دنبال عدل و قسط و حقوق برابر بگردد، در مقابل بی رحمی سرمایه له می‌شود. اما سرمایه دار، تجسم انسانی سرمایه - چه در هیات فردی و چه در قامت دولت - می‌تواند در مقام و شان سرمایه با فصاحت از قسط و برابری سخن بگوید، یعنی به قول معروف گنجشک را رنگ کرده و به جای فیل به شما بفروشد (هر کسی رمان «فانتامورو» را خوانده باشد، به یاد می‌آورد چگونه شهردار نشان می‌دهد، که دو سوم برابر است با یک سوم). و بالاخره، واقعیت روابط کار و سرمایه نشان می‌دهد، که سرمایه داران و سرمایه داری ایران هیچ نیازی به نصایح رفرمیستی یک جزء ناچیز رفرمیست درون طبقه‌ی سرمایه دار ایران ندارند. قراردادهای سفید امضاء،

موقت، ندادن حقوق، پدیده‌ی بیکارسازی‌ها، ارتش ذخیره‌ی میلیونی و... بهترین شرایط تصاحب افسانه‌ای ترین نرخ ارزش اضافه را در اختیار سرمایه قرار داده است. و سرمایه با شغف و شادی به تجسم انسانی اش - یعنی مدیران سرمایه، سرمایه داران و دولت سرمایه داری - از این بابت تهنیت و تبریک می‌گوید.

تمام شواهد دال بر این است، که چرخ روابط کار و سرمایه نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان در جهت استثمار هر چه بیش‌تر طبقه‌ی کارگر جهانی و به تبع آن تضییق باز هم بیش‌تر حقوق کارگران جهان حرکت خواهد کرد. مگر این که، اتحاد، آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر جهان، جهت و سرنوشت دیگری به چرخ روابط کار و سرمایه رقم زند.

اکتبر ۲۰۰۶

* یک توضیح: در ابتدا، از آن جا که بخش قابل ملاحظه‌ای از نظرات آقای حسین اکبری را در نوشته‌ی خود آوردم، فکر می‌کردم نیازی به ضمیمه کردن متن کامل مقاله‌ی ایشان نباشد. ولی بعد، بهتر دانستم که متن کامل این مقاله را در پانویس نوشته‌ی خود درج کنم. متأسفانه به دلایل اشکالات کامپیوتری، اصل مقاله‌ی ایشان از بین رفت. مع الوصف تلاش کردم با استفاده از سایت‌های اینترنتی به این مقاله دسترسی پیدا کنم. گر چه در سایت «بنیاد کار»، مقاله‌ی آقای اکبری را یافتم، اما متأسفانه موفق نشدم آن را باز کنم. شاید دوستان علاقه مند بتوانند با رجوع به نشریه‌ی «نامه»، چاپ تهران، یا سایت‌های اینترنتی دیگر، اصل این مقاله را بیابند.

یادداشت‌ها:

* - ارنست جونز تحت نام جناح انقلابی چارتیست‌ها، در مقاله‌ای

در سطوح مختلف، با نگاهی علمی و منطقی بنگرند و برای حفظ و تعالی این سرزمین هر گونه موانع احتمالی را در دیدگاه خود و در وضع و اصلاح قوانین، نسبت به پذیرش بی قید و شرط و رسمی فعالیت اتحادیه‌ای کارگران، از میان بردارند.»

همان طور که ملاحظه می‌کنید، نظرات نویسنده در این جا از محدوده‌ی قراردادهای دسته جمعی فراتر رود. اگر نگاهی به دنیای اطرافمان بیاندازیم، می‌بینیم که در انگلستان، تضییقات بسیاری علیه آزادی اتحادیه‌های کارگری سرمایه داری وارد شده و ما به ازای این شرایط چنان سرمایه داران را در اجیر کردن و اخراج (Hire & Fire) گستاخ کرده، که مدیر سرمایه داری برای این که کارگران اطلاعات تلفنی به توالت نروند، آن‌ها را به پوشاندن «پوشک» تهدید می‌کند! خوب، آقای محترم، این جا دیگر انگلستان است و نظریه پردازان جنبش اتحادیه‌ای‌اش مانند شما از عدم رشد و توسعه‌ی ناموزون رنج نمی‌برند. هر چند مثال در این باره زیاد است، ولی همین یک نمونه هم حق مطلب را ادا می‌کند. نقل قول طولانی بالا نشان می‌دهد، که آن چه نویسنده مقاله‌ی می‌گوید، صرفاً لفاظی بوده و هیچ پایه‌ی مادی نه در گذشته و نه حاضر هیچ کشور سرمایه داری ندارد. این الفبای سیاست بازی‌های سرمایه داران و اتحادیه‌های تک پا است، که در حرف دست به فصاحت و بلاغت می‌زنند، اما وقتی پای مذاکره بر سر منافع سرمایه داری می‌نشینند، واقعه بینانه و پخته حرف زده و در محدوده‌ی مقدرات سرمایه بر قراردادهای امضاء می‌گذارند (هم چنان که رهبران اتحادیه‌های انگلستان با واقع بینی برای نجات حیات سرمایه داری به قلع و قمع دست آورده‌های دهه‌ها مبارزات کارگران این کشور صحنه گذاشتند). صحبت از حقوق مساوی افراد جامعه، مشارکت آزادانه، آگاهانه و سازمان یافته‌ی همه‌ی مردم (کاربرد واژه‌ی مردم در جامعه‌ی سرمایه داری، و به ویژه در عرصه‌ی اقتصاد، حقه بازی و لاپوشانی وجود طبقات متخاصم، یعنی طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه داراست) در فرآیند تولید و جست و جوی برابری اقتصادی با قانون بنیادی سرمایه - یعنی خودافزایی

در انتقاد از «اتحادیه گری، هدفی در خود»، «اشرافیت کارگری» را نیز نقد می کند:

«... به من گفته می شود، که من کارگران یدی را در مقابل ماشینبست های ماهر، کارگران با دست مزد پائین تر را علیه کارگران با دست مزد بالاتر، قرار می دهم. آیا ما علیه دولت طبقاتی مبارزه می کنیم؟ بلی، در آن صورت، در صفوف ما تضاد طبقاتی وجود دارد. ما باید علیه آن ها نیز مبارزه کنیم. آیا ما علیه امتیازات اشرافیت مبارزه می کنیم؟ خوب در آن صورت بدترین نوع امتیاز اشرافیت در بین اتحادیه های کارگران مرفه (دارای دستمزدهای بالا، مترجم) وجود دارد، ما باید علیه آن ها مبارزه کنیم. صداقت بهترین سیاست است، به اشرافیت کارگری (برجستگی در متن) باید همانند اشرافیت طبقات دیگر برخورد کرد. اگر شما امروز این کار را نکنید، زمانی که دموکراسی استقرار یافت، آن ها ارتجاعی رفتار خواهند کرد.» (جونز، «سیاست صداقت»، یادداشت هایی بر مردم، جلد دوم، مارکس، ۱۸۵۲، صفحه ۸۶۲)

«کلوزد شاپ (Closed shop) به عنوان یک دست آورد ارزنده ی جنبش از پائین، تحت رهبری شاپ ستیواردها، در دوره ی بعد از جنگ دوم جهانی در صنایع گوناگون به سرمایه داری تحمیل شد. این پیروزی دو جنبه داشت. یکم این که: هر کارگر در بدو استخدام مطابق شرایط اتحادیه استخدام می شد؛ و دوم: تمام کارگران استخدامی در واحد تولیدی و خدماتی عضو اتحادیه بودند. یک بخش بسیار مهم از حملات سرمایه داری انگلستان علیه طبقه ی کارگر در دهه ی ۱۹۸۰، در شکل تصویب قوانین ضد اتحادیه، لغو حق «کلوزد شاپ» بود.

منابع:

- ۱- «تاریخ اتحادیه های کارگری انگلستان، تاریخ مختصر از ۱۹۶۱-۱۸۰۰، نوشته ی آلن هات (Allen Hutt)؛
- ۲- تاریخ معدن چیان «نورثامبرلند و دارم» نوشته ی ریچارد فینز، (Richard Fynes)؛
- ۳- «سرمایه»، مارکس، جلد اول، فصل ۲۸، چاپ انگلیسی، لارنس و ویشات؛
- ۴- «تاریخ اتحادیه های کارگری انگلستان»، نوشته ی هنری پلینگ (Henry Pelling)؛
- ۵- «سرمایه»، جلد اول، فصول ۲۸ تا ۳۱؛
- ۶- همان جا، صفحه ی ۷۰۹؛
- ۷- همان جا، صفحات ۷۱۱ تا ۷۱۲؛
- ۸- «ماورای چپ در انقلاب انگلستان، ۱۶۴۰-۱۶۶۰»، اثر براین منینگ (Brian Manning)؛
- ۹- «تاریخ اتحادیه های کارگری انگلستان، اثر هنری پلینگ؛
- ۱۰- کلیات آثار مارکس و انگلس، جلد ششم صفحه ی ۶؛
- ۱۱- «تئوری انقلاب مارکس»، جلد دوم، صفحه ی ۱۴۸، نوشته ی -۱۱- هال درپر (Hall Draper)؛
- ۱۲- کلیات آثار مارکس و انگلس، جلد چهارم، صفحه ی ۵۱۷؛
- ۱۳- «مانیفست کمونیست»، صفحه ی ۲۰، چاپ پکن؛
- ۱۴- نوشته های مارکس و انگلس درباره ی اتحادیه های کارگری جهان، تالیف کنث لاپیدز، (Kenneth Lapides)؛
- ۱۵- «تاریخ اتحادیه های کارگری انگلستان»، نوشته ی هنری پلینگ؛

۱۶- همان جا؛

- ۱۷- جزوه ی داستان اعتصاب راه آهن «تاف ول»، از انتشارات «اتحادیه ی ملی کارگران راه آهن و حمل و نقل»؛
- ۱۸- «تاریخ اتحادیه های کارگری»، نوشته ی وب (Webb)؛
- ۱۹- «جنبش شوراهای کارگری در اسکاتلند»، ترجمه ی مراد عظیمی؛
- ۲۰- «کنترل کارگری در صنایع اتومبیل سازی انگلستان»، نوشته ی الن ثورنت (Allan Thornett)، ترجمه ی مراد عظیمی؛
- ۲۱- «مارکسیزم، مبارزه ی اتحادیه های کارگری، اعتصاب عمومی ۱۹۲۶»، نوشته ی تونی کلیف و دانی گلاکستین، (Tony Cliff & Donny Gluckstein)؛
- ۲۲- نامه ی مارکس به کوگلمان، مجموعه ی آثار مارکس و انگلس، جلد ۴۳، صفحه ی ۱۴۸؛
- ۲۳- «آن ها می دانستند چرا مبارزه می کنند»، (مبارزات و رهبریت غیر رسمی بارانداران، در سال های ۱۹۸۹-۱۹۴۵)، نوشته ی بیل هانتز (Bill Hunter) فعال فکری - عملی قدیمی باراندازان؛
- ۲۴- «تاریخ زندگی ارنست بوین» (بنیان گزار اتحادیه ی کارگران حمل و نقل و کارگران عمومی)، از مارک استفنز (Mark Stephens)؛
- ۲۵- «سرمایه»، مارکس، جلد اول، صفحه ی ۲۳۶؛
- ۲۶- «مانند قو آتش گرفت، جنبش فراگیر و اتحادیه گری نوین در سال ۱۸۸۹»، جان چارلتن (John Charlton)؛
- ۲۷- نوشته های مارکس و انگلس درباره ی اتحادیه ها، کنث لاپیدز؛
- ۲۸- «کنترل کارگری» (دنیای دیگری می توان ساخت)، کن کوئس (Ken Coates)؛

پیوست یک:

متن اساسی نامه ی انترناسیونال اول

با توجه به این که:

- رهایی طبقات کارگران باید به دست خود طبقات کارگران عملی شود، این که مبارزه برای رهایی طبقات کارگران نه به معنای مبارزه برای کسب امتیازات و انحصارطلبی، بلکه برای حقوق و وظایف برابر و لغو هر نوع حکومت طبقاتی است؛
- این که اسارت اقتصادی کارگر به انحصارگران وسایل کار - یعنی منبع زندگی - منشاء بردگی کارگران در همه ی اشکال، بدبختی های اجتماعی، تباهی و خواری روحی و وابستگی سیاسی است؛
- این که رهایی اقتصادی طبقات کارگران بنابراین هدف بزرگی است، که تمام جنبش های سیاسی - به عنوان وسیله - باید تابع رهایی اقتصادی گردند؛
- این که تمام تلاش ها باید معطوف این هدف غایی شود، که تاکنون به خاطر فقدان هم بستگی بین بخش های گوناگون کارگران هر کشور، و به واسطه ی فقدان وحدت برادری بین طبقات کارگران کشورهای مختلف، شکست خورده؛
- این که رهایی کار نه امری محلی یا ملی، بلکه معضل اجتماعی همه ی کشورهای جوامع مدرن است. و راه حل اش به تلاش فکری - عملی هم زمان طبقات کارگر پیش رفته ترین کشورها بستگی دارد؛

- این که برآمد کنونی جنبش طبقات کارگر کشورهای صنعتی اروپا، گر چه مایه امیدواری است، اما در عین حال هشدار جدی علیه لغزیدن به اشتباهات گذشته را می‌دهد. و از جنبش‌های متفرق می‌خواهد، که فوراً با یک دیگر متحد شوند؛

به این دلایل:

جامعه‌ی بین الملل کارگران یا انترناسیونال کارگران تاسیس می‌شود. انترناسیونال اعلام می‌کند:

که تمام جوامع کارگری و افرادی که از آن طرف داری می‌کنند، پایبندی به حقیقت، عدالت و اصول اخلاقی را به عنوان اساس و پایه‌ی برخورد به هم دیگر و دیگران را بدون در نظر گرفتن رنگ، اعتقاد یا ملیت به رسمیت می‌شناسد. انترناسیونال هیچ حقوقی بدون وظایف و هیچ وظایفی بدون حقوق را به رسمیت نمی‌شناسد؛ و با این روح، مقررات زیر تدوین می‌شوند.

این که:

۱- این جامعه تشکیل شد، تا مرکزیتی برای ارتباط و هم کاری بین جوامع کارگری گوناگون موجود در کشورهای مختلف فراهم

کند و همان هدف - یعنی

پشتیبانی، پیش رفت و رهایی کامل طبقات کارگران - را هدف غایی خود قرار می‌دهد؛

۲- این تشکل، «جامعه‌ی بین المل کارگری» نامیده می‌شود؛

۳- کنگره‌ی عمومی کارگران باید هر سال از نمایندگان شعب جامعه تشکیل گردد. کنگره

باید آرمان‌های مشترک طبقه‌ی کارگر را اعلام کرده و برای

پیش رفت و توفیق جامعه‌ی بین الملل اقدامات لازم را

مبذول دارد؛

۴- هر کنگره زمان و محل اجلاس را برای سال بعد تعیین

می‌کند. نمایندگان بدون دعوت نامه‌ی ویژه در مکان و زمان تعیین شده اجتماع خواهند کرد. شورای عمومی ممکن است، در مواقع

لازم، محل برگزاری کنگره را تغییر دهد، ولی هیچ اختیاری برای به تعویق انداختن زمان تشکیل اجلاس سالانه ندارد.

کنگره، کرسی‌ها را تعیین و اعضای شورای عمومی سالانه را انتخاب می‌کند. شورای عمومی منتخب، این اختیار را دارد که افرادی را به

تعداد خود بیافزاید.

در جلسات سالانه، شورای عمومی گزارش علنی از دخل و جرج سالانه‌اش را ارائه خواهد داد. در موارد اضطراری، شورای عمومی

می‌تواند کنگره‌ی عمومی را پیش از موعد سالانه فرا بخواند؛

۵- شورای عمومی از کارگران کشورهای مختلف عضو جامعه‌ی بین الملل تشکیل می‌شود. شورای عمومی از اعضای خود، افرادی را

برای انجام وظایف مختلف - مانند خزانه دار، دبیر کل، دبیران مربوطه برای کشورهای مختلف و غیره - را انتخاب خواهد کرد؛

۶- شورای عمومی یک نهاد اطلاعات یا آژانس بین المللی برای ارتباط بین کشورهای مختلف و گروه‌های محلی جامعه تشکیل خواهد داد، تا کارگران هر کشور به طور پیوسته از فعالیت‌های هم

طبقاتی‌های‌شان در کشورهای دیگر مطلع شوند؛ تانسبت به وضعیت اجتماعی کشورهای مختلف اروپا هم زمان و تحت جهت گیری مشترک بررسی شود؛ تا سئوالات مورد علاقه‌ی عمومی مطرح شده در یک کشور توسط همه مطالعه شوند؛ و زمانی که نیاز به اقدام فوری پیدا شد (برای مثال: در صورت بروز منازعات بین المللی) اقدامات جوامع وابسته به جامعه‌ی بین الملل هم زمان و هم آهنگ پیش رود. هر زمان که فرصت اقتضا کرد، شورای عمومی پیشنهادات ابداعی را در اختیار جوامع محلی و ملی مختلف قرار می‌دهد. و برای تسهیل مراودات، شورای عمومی گزارشات دوره‌ای انتشار خواهد داد؛

۷- چون موفقیت جنبش کارگران هر کشور تامین نخواهد شد، مگر با تکیه بر قدرت اتحادیه‌ها و تشکلات کارگری، و از طرف دیگر، متمر ثمر بودن شورای عمومی جامعه‌ی بین الملل به این وضعیت بستگی خواهد داشت که آیا توجه خود را معطوف به چند تا از مراکز انجمن‌های ملی، یا به جای آن تعداد زیادی از انجمن‌های کوچک جدا از هم محلی، می‌کند، اعضای جوامع بین الملل باید تمام تلاش‌های خود را به کار

برند، تا انجمن‌های کارگران

جدا از یک دیگر کشورهای مربوطه را به نهاد های ملی

پیوند دهند و با ارگان‌های مرکزی نمایندگی شوند. این

در خود قابل فهم است، که به هر حال کاربرد این حکم

بستگی به قوانین ویژه‌ی هر کشور دارد. و این که، جدا از

محدودیت‌های قانونی، هیچ انجمن محلی مستقلی را نباید

از مکاتبه و مراوده‌ی مستقیم با شورای عمومی باز داشت؛

۸- هر بخشی این حق را دارد، که دبیرش را انتخاب کند، تا



مستقیماً با شورای عمومی تماس بگیرد؛

۹- هر کسی که اصول جامعه‌ی بین الملل را پذیرفته و از آن دفاع کند، واجد شرایط عضویت است. هر شعبه، مسئول صلاحیت اعضای پذیرفته شده‌اش می‌باشد؛

۱۰- هر عضو جامعه‌ی بین الملل کارگری، در صورت تغییر محل زندگی از کشوری به کشور دیگر، از حمایت برادرانه‌ی انجمن

کارگری آن کشور برخوردار خواهد شد؛

۱۱- در حالی که کارگران در یک میثاق دائمی هم کاری برادرانه متحد می‌شوند، انجمن‌های کارگری که به جامعه‌ی بین الملل

می‌پیوندند، سازمان‌های موجود خود را دست نخورده حفظ خواهند کرد؛

۱۲- احکام و مقررات حاضر، مشروط بر این که دو سوم نمایندگان حاضر در کنگره موافقت کنند، ممکن است مورد تجدید نظر قرار

گیرند؛

۱۳- هر چیزی که در این احکام آورده نشده‌اند، از طریق مقررات ویژه - منوط به تجدید نظر در هر کنگره - فراهم خواهند شد؛

اتحادیه های کارگری: گذشته، حال و آینده آن ها

الف: گذشته ای اتحادیه ها

سرمایه نیروی اجتماعی متمرکز است. حال آن که، کارگر فقط نیروی کارش را برای فروش در اختیار دارد. بنابراین، معامله کار و سرمایه نمی تواند، حتا به معنای جامعه ای که مالکیت وسایل مادی زندگی و کار را در یک سو و انرژی های تولیدی حیاتی را در سوی دیگر قرار می دهد، بر پایه ی شرایط برابر انجام گیرد. قدرت اجتماعی کارگران تنها در تعداد آن هاست. اما این قدرت ناشی از تعداد، به دلیل پراکندگی از هم پاشیده است. نبود یگانگی کارگران از رقابت اجتناب ناپذیر بین آن ها به وجود آمده و تداوم می یابد.

در اصل، اتحادیه های کارگری، از تلاش های خود جوش کارگران، در از میان برداشتن یا دست کم مهار کردن رقابت سر بلند کردند، تا این که چنان شرایطی از قرارداد را به دست آورند، تا شاید حداقل معیشت آن ها را از موقعیت بردگی صرف بالاتر ببرد. بنابراین، هدف فوری اتحادیه ها به ضرورت های روزمره، مقتضیات جلوگیری کردن از تجاوز پیوسته ی سرمایه، و در یک کلام به مسایل دست مزد و زمان کار محدود می شود. این فعالیت اتحادیه ها، نه تنها جایز، بلکه ضروری اند. تا زمانی که سیستم حاضر تولیدی دوام دارد، نمی توان از این تلاش و کار دست کشید. بر عکس، باید با تشکیل و در هم آمدن اتحادیه هایی کارگری تمام کشورها تعمیم یابد. از سوی دیگر، اتحادیه ها بی آن که خود متوجه باشند، مراکز سازمان یابی طبقه کارگر را تشکیل دادند، هم چنان که شوراهای شهری و کمون های سده های وسطی برای بورژوازی این کار را کردند. اگر اتحادیه های کارگری برای جنگ و گریز بین کار و سرمایه لازم اند، آن ها به مانند نهادهای سازمان یافته، برای فرا رفتن از نفس نظام کار مزدی و حاکمیت سرمایه پر اهمیت ترند.

ب: موقعیت حاضر اتحادیه ها

اتحادیه ها با خم شدن یک جانبه روی مبارزات محلی و فوری با سرمایه، هنوز به طور کل درک نکرده اند که قدرت شان را علیه خود سیستم بردگی مزدی به کار برند. از این رو، آن ها خود را خیلی از جنبش های اجتماعی و سیاسی کنار کشیده اند. با این همه، به تازگی به نظر می رسد، که تا اندازه ای به این رسالت تاریخی شان پی برده اند. برای نمونه، می توان از شرکت آن ها در جنبش سیاسی اخیر انگلستان (۱)، مصوبه ی زیر در کنفرانس بزرگ شفیلد، و از گسترش دید آن ها در ایالات متحده ی آمریکا (۲) یاد کرد:

«این کنفرانس با قدردانی از کوشش های جامعه ی بین المللی کارگران (انترناسیونال اول) برای ایجاد اتحاد از طریق پیوند مشترک برادری میان کارگران همه ی کشورها، در کمال جدیت به انجمن های گوناگونی که در این جا نمایندگی شده اند توصیه می کند که به این تشکیلات پیوندند؛ زیرا به باور ما این امر برای پیش رفت و شکوفایی تمام جماعت های کارگری ضروری است.» (۳)

پ: آینده ی اتحادیه ها

جدا از مقاصد اولیه ی شان، اتحادیه ها اکنون باید بیاموزند که آگاهانه

- به مانند مراکز سازمان دهی طبقه ی کارگر - برای هدف وسیع تر رهایی کامل این طبقه تلاش کنند. آن ها باید به تمام جنبش های اجتماعی و سیاسی یاری کنند، تا به این سو جهت گیری نمایند. باید اتحادیه ها خودشان را مدافعان کل طبقه ی کارگر دانسته و بدین سان عمل کنند. آن ها نمی توانند از بسیج کردن کارگران غیر اتحادیه ای به صفوف خود غفلت کنند. اتحادیه ها باید با دقت از منافع کم درآمدترین حرفه ها، مانند کارگران کشاورزی - که شرایط استثنایی آن ها را بیچاره کرده - دفاع کنند. باید اتحادیه ها کل دنیا را قانع کنند، که تلاش آن ها نه تنها تنگ نظرانه و خود خواهانه نیست، بلکه هدف شان رهایی میلیون ها انسان ستم دیده است.

یادداشت ها:

۱- اتحادیه های بریتانیا فعالانه در جنبش دموکراتیک عمومی («اصلاحات مرحله ی دوم حق رای»، در سال های ۶۷-۱۸۶۵) شرکت کردند. در بهار ۱۸۶۵، شورای مرکزی انترناسیونال اول، ایده ی تشکیل یک «اتحادیه ی رفرم یا اصلاحات» را به مانند یک مرکز سیاسی جنبش فراگیر کارگری ارائه داده و در تشکیل آن شرکت کرد. هیات رهبری «اتحادیه ی رفرم»، شورا و کمیته ی اجرایی شامل اعضای شورای مرکزی کل از رهبران اتحادیه ها بودند. پیش نویس برنامه ی «اتحادیه ی رفرم» زیر نظر مارکس نوشته شد. بر خلاف احزاب بورژوازی، که این خواست دموکراتیک را تنها به خودشان محدود کردند، «اتحادیه ی رفرم» خواستار حق رای همگانی شد. این خواست، که زنده کردن شعار چارتریست ها بود، پشتیبانی اتحادیه های کارگری را کسب کرد، که تا آن موقع نسبت به مسایل سیاسی بی تفاوت بودند. «اتحادیه ی رفرم» شاخه هایش را در تمام شهرهای بزرگ دایر کرد. اما تزلزل رادیکال ها در رهبری آن و سازش رهبران اتحادیه های کارگری مانع از این شد، که «اتحادیه ی رفرم»، خطی را که توسط شورای مرکزی انترناسیونال ترسیم شده بود، دنبال کند. بورژوازی بریتانیا موفق شد، که در جنبش شکاف انداخته و یک اصلاحات معتدل، در سال ۱۸۶۷، را پیاده کند، که تنها به خورده بورژوازی و لایه های بالای طبقه ی کارگر حق رای می داد؛

۲- در خلال جنگ داخلی آمریکا، اتحادیه های کارگری فعالانه از ایالات شمالی در مبارزه علیه برده داران پشتیبانی کردند. آن ها در بهار ۱۸۶۴، با لایحه ی ارتجاعی ضد اعتصاب «هستینگ فالگر» (Hasting Folgers) مخالفت کردند؛

۳- کنفرانس نمایندگان اتحادیه های کارگری از هفدهم تا بیست و یکم ژوئیه ی ۱۸۶۶ برگزار شد. در این کنفرانس، صد و سی و هشت نفر نماینده شرکت کردند، که دویست هزار نفر از کارگران اتحادیه ها را نمایندگی می کردند. موضوع اصلی کنفرانس مبارزه با بستن کارخانه بود. قطع نامه ی کنفرانس از اتحادیه های کارگری می خواست، که عضو وابسته ی انترناسیونال گردند. این قطع نامه در کتابی زیر عنوان «گزارش کنفرانس نمایندگان اتحادیه های کشور متحده ی سلطنتی»، که از تاریخ هفدهم تا بیست و یکم ژوئیه ی ۱۸۶۶ در شفیلد برگزار شد، انتشار یافت.
